



مرکز تخصصی مهدویت

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

بامحوریت کتب اربعه

بررسی روایات احکام جدید

در دوران ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریع (۱)

آیت الله طوسی دامت برکاته

جلسات ۴۲ تا ۵۳

سال تحصیلی ۹۴-۱۳۹۳

۳.....	جلسه چهل و دوم - ۹۳/۱۱/۱۱.....
۹.....	جلسه چهل و سوم - ۹۳/۱۱/۱۲.....
۱۳.....	جلسه چهل و چهارم - ۱۳۹۳/۱۱/۱۳.....
۱۸.....	جلسه چهل و پنجم - ۱۳۹۳/۱۱/۱۸.....
۲۴.....	جلسه چهل و ششم - ۱۳۹۳/۱۱/۱۹.....
۲۶.....	جلسه چهل و هفتم - ۱۳۹۳/۱۱/۲۵.....
۳۰.....	جلسه چهل و هشتم - ۱۳۹۳/۱۱/۲۶.....
۳۴.....	جلسه چهل و نهم - ۱۳۹۳/۱۱/۲۷.....
۴۱.....	جلسه پنجاهم - ۱۳۹۳/۱۲/۲.....
۴۶.....	جلسه پنجاه و یکم - ۱۳۹۳/۱۲/۳.....
۵۱.....	جلسه پنجاه و دوم - ۱۳۹۳/۱۲/۴.....
۵۹.....	جلسه پنجاه و سوم - ۱۳۹۳/۱۲/۹.....

جلسه چهل و دوم - ۹۳/۱۱/۱۱

انحرافات در جامعه قبل از ظهور امام زمان عجل الله فرجه

مقدمه:

یکی از چیزهایی که به شیعه نسبت می دهند اعتقاد به این است که امام زمان عجل الله فرجه احکام جدید، سنت جدید شریعت جدید یا قرآن جدیدی می آورد؛ در صورتی که حتی یک روایت هم که بیان کننده این مطلب باشد وجود ندارد.

البته روایاتی از ائمه علیهم السلام در مورد بعضی از احکام در زمان ظهور امام زمان عجل الله فرجه و نوع حکومت و برخورد آن حضرت با مخالفان نقل شده است، که نیاز به بررسی، توضیح و توجیه دارد مانند:

اعدام مانع زکات و اعدام زانی، کسانی که در عالم ذر اخوت داشته اند، در این دنیا از یکدیگر ارث ببرند یعنی تغییر در قانون ارث، حکم اعدام و قتل کسانی که در تشیع و ایمان شان دروغ گو هستند. عدم دریافت جزیه از اهل کتاب در زمان

امام زمان عجل الله فرجه در حالی که قرآن می فرماید: «حَتَّى يُطْوَ الْأَجْرِيَّةَ عَنْ يَدِ وَهُمْ صَاغِرُونَ»^۱.

ممنوع بودن حکم ربح بر مومن در معاملات (یعنی جنسی را ده تومان بخرند و به مومن پانزده تومان بفروشند)، وجوب کمک به برادران و تجهیز یکدیگر «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»^۲.

مساله قطائع پادشاهان: زمین های وسیعی که پادشاهان برای خودشان ثبت می کنند یا به برخی هدیه می کنند. آیا این

قطائع یا قطیعه در دوران امام زمان عجل الله فرجه ممنوع و حرام است؟

کسی که گنجی پیدا می کند، با قطع نظر از قوانین حکومت، قوانین خاص خود را دارد که اگر خمسش را بدهد مال خودش می شود، آیا در دوران امام زمان عجل الله فرجه نیز حکم به همین منوال است؟ یا اینکه هرچه پیدا کرد باید تحویل امام

عجل الله فرجه دهد

تغییر قبله در مسجد کوفه: امام عجل الله فرجه به نقل روایتی قبله را تعدیل می کند، منظور چیست؟ آیا منظور این است که الآن مردم کوفه رو به قبله نماز نمی خوانند؟

^۱ سوره توبه آیه ۲۹

^۲ سوره مائده آیه ۲

دستور تخریب یک سری از مساجد، آیا این تخریب مشروع و درست است یا خیر؟ اینکه ایشان منارات را تخریب می‌کند آیا «المناره» اشاره به یک مناره خاص بوده و «ال» آن عهد است و یا کل منارات منظور است؟ اصلاً المنائر است یا المنابر؟ مناره است یا منبر است؟

بحث پیرامون اینکه ایشان به چه انگیزه‌ای مسجد الحرام یا کعبه را به اساس و حدود اصلی خودش بر می‌گرداند. آیا در بحث قضاوت چه اتفاقی خواهد افتاد؟ آیا مسیر قضاوت طبق بعضی روایات تغییر می‌کند؟ آیا شهود لازم است یا ایشان با علم خود قضاوت می‌کند؟

یقیناً امام زمان عجل الله فرجه دین جدید و سنت جدیدی ندارند، سنت ایشان همان سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. ایشان قرآن جدیدی نمی‌آورند و بلکه همین قرآن است ولی باید گفت که روایاتی مشاهده می‌شود که ایهام دارد به اینکه امام زمان عجل الله فرجه احکام و دین جدید می‌آورد. ما اولاً سند این روایات را بررسی می‌کنیم و بعد از نظر دلالی بحث خواهیم کرد.

امثال این روایات دست‌آویز بدخواهان شده و بدون بررسی و تحقیق در مورد سند روایت، متن و فهم روایت، معارضات روایات، بیانات فقهای شیعه در زمینه نص و دلالت آن روایت، به ایجاد شبهه و تخریب چهره مکتب اهل بیت علیهم السلام در شبکه‌های ماهواره‌ای و غیره می‌پردازند.

بررسی روایات انحرافات در جامعه‌ی قبل از ظهور:

قبل از بررسی این روایات، توجه به این نکته که در روایات هم به آن اشاره شده است، ضروری می‌باشد و آن اینکه جامعه و مردم در آخر الزمان چقدر از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و از تعالیم اسلام فاصله گرفته‌اند؟ آیا سنت‌های حضرت سنت‌های جدیدی است یا اینکه در اثر تغییر یافتن سنت‌ها و احکام اسلامی و دور شدن جامعه از واقعیات اسلامی، وقتی حضرت همان حکم اسلام را بیاورد برای جامعه، جدید به نظر می‌رسد؟ لذا باید روایاتی که مربوط به تحریف و انحرافات جامعه است را بطور دقیق بررسی کنیم تا مسئله‌ی احکام جدید برایمان روشن شود.

روایت اول:

الف) متن روایت

رجال الکشی حَمَلُوهُ بِنِصْبِ عَنِ ابْنِ أَبِي عَتَابٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قَوْلُوْبِهِ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ مَعًا عَنْ سَعْدِ بْنِ هَارُونَ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ وَ ابْنَيْهِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ

قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ...^۱ عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ وَالرِّدِّ إِلَيْنَا وَانْتِظَارِ أَمْرِنَا وَأَمْرِكُمْ وَفَرَجِنَا وَفَرَجِكُمْ فَلَوْ قَدَّ فَاثِمًا عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ وَتَكَلَّمَ بِتَكَلُّمِنَا نَمَّ اسْتَأْذَنَ بِكُمْ تَعْلِيمَ الْقُرْآنِ وَشَرَائِعَ الدِّينِ وَالْأَحْكَامِ وَالْفَرَائِضِ كَمَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَأَنْكَرَ أَهْلُ النَّصَائِرِ فِيكُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ أَنْكَارًا شَدِيدًا ثُمَّ لَمْ تَسْتَقِيمُوا عَلَى دِينِ اللَّهِ وَطَرِيقَتِهِ إِلَّا مِنْ تَحْتِ حَدِّ السَّيْفِ فَوْقَ رِقَابِكُمْ إِنَّ النَّاسَ أَعْدَاءُ نَبِيِّ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَغِبَ اللَّهُ بِهِ سُنَّةَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَغَيِّرُوا وَبَدَّلُوا وَحَرَّفُوا وَزَادُوا فِي دِينِ اللَّهِ وَنَقَّصُوا مِنْهُ فَمَا مِنْ شَيْءٍ عَلَيْهِ النَّاسُ الْيَوْمَ إِلَّا وَهُوَ مُحَرَّفٌ عَمَّا نَزَلَ بِهِ الْوَحْيُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَأَجِبْ بِرَحْمَةِ اللَّهِ...^۳

عبدالله بن زراره گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: به پدرت سلام مرا برسان، و بگو اگر گاهی از تو در جلسات عیبجویی می‌کنم، برای حفظ توست که حکومت روی تو حساس نشود. زیرا مردم و دشمنان به هر کسی که به ما نزدیک باشد، حمله می‌کنند و هر کسی که ما او را ستایش کنیم و جایگاهش را تثبیت کنیم، فوراً او را اذیت می‌کنند. آنهایی که مورد توجه ما هستند دشمن برای آنها مشکل ایجاد می‌کند و به خاطر نزدیک بودنش با ما او را اذیت می‌کند. او را آماج تبلیغات قرار می‌دهند و او را از پا در می‌آورند.

اما هر کسی را که ما عیبجویی کردیم او را حمد می‌کنند^۴، اگر من گاهی پشت سر تو حرف زدم، چاره‌ای ندارم زیرا تو مردی هستی که به ارتباط با ما مشهور هستی و به ما تمایل داری و به خاطر همین دوستی مورد مذمت مردم هستی، پس دوست داشتیم که تو را عیبجویی کنیم تا اینکه بفهمند که از تو بدگویی کردم و آنها از تو تعریف کنند. تا به این وسیله شر اینها را از تو دور کنیم که خداوند عز و جل می‌فرماید: ((اما کشتی از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند خواستیم آن را معیوب کنیم [چرا که] پیشاپیش آنان پادشاهی بود که هر کشتی [ای عیبی] را به زور می‌گرفت)). من هم به خاطر اینکه تو را از من نگیرند و نکشند، عیبجویی کردم.

^۱ در نهجای ابن‌رولیت این عبارت آمده است:

أَفْرَأَيْتَ عَلَى وَاللَّيْلِ السَّلَامِ وَقُلْ لَهُ إِنِّي أَعْيَبُكَ دَفْعًا مِمَّنِي عَنكَ فَإِنَّ النَّاسَ وَالْعُلُوَّ يَسَارِعُونَ إِلَيَّ كُلِّ مَنْ قُرْبَاهُ وَحَمَلْنَا مَكَانَهُ لِإِدْخَالِ الْأَذَى فِيمَنْ نَحِبُهُ وَنُرِيهِ وَبِعُمُومِهِ لِمَحَبَّتِنَا لَهُ وَ قُرْبِهِ وَكُفُوهِ مَا وَبُرُونِ إِدْخَالِ الْأَذَى عَلَيْهِ وَتَهْلُهُ وَيَحْمَلُونَ كُلِّ مَنْ عَيْبَاهُ نَحْنُ وَإِنْ يُحْمَدُ أَمْرُهُ فَإِنَّمَا أَعْيَبُكَ لِأَنَّكَ رَجُلٌ لَشَهْرَتِ بِنَا وَبِمِلَّتِكَ إِلَيْنَا وَأَنْتَ فِي ذَلِكَ مَنُومٌ عِنْدَ النَّاسِ عَنَّا مَحْمُودٌ لَأَنْتَ بِمُؤَدَّتِكَ نَا وَبِمِلَّتِكَ إِلَيْنَا فَاحْتِيتَ أَنْ أَعْيَبُكَ لِیَحْمَدُوا أَمْرَكَ فِي الدِّينِ بِيَعِيكَ وَفَضِيكَ وَبِكَوْنِ بِلَاكَ مَا دَفَعُ شَرَّهُمْ عَنكَ يَقُولُ اللَّهُ جَلَّ وَعَزَّ أَمَّا السَّقِيَّةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْنَا أَنْ نُعِيْبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَقِيَّةٍ غَضِبًا هَذَا لِيَتْرِي لِي مِنْ عِنْدِ اللَّهِ صَالِحَةً نَا وَاللَّهُ مَا عَلَمَهَا إِلَّا بِأَنَّكَ تَسْلَمُ مِنْ لَمَلِكٍ وَأَنَا تَحَلَّبُ عَلَى يَدَيْهِ وَ لَقَدْ كَانَتْ صَالِحَةً لَيْسَ لِعَيْبٍ فِيهَا مَسَاعٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ فَاهُمْ أَمَلٌ بِرَحْمَةِ اللَّهِ فَإِنَّكَ وَاللَّهُ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ.

^۲ ملاز نلس معمولاً دگر نیشان هستند.

^۳ معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام ج ۵ ص ۱۳۰ - جلال‌الدور، ج ۲، ۲۴۷

^۴ همواره روش اینگونه بوده و امروزه نیز چنین است از هر کس که دفاع کنید دشمن او را تخریب می‌کند و هر کسی را که رد کنید دشمن از او دفاع می‌کند.

بر شما باد که تسلیم امر ما باشید و مطالب را به ما برگردانید و منتظر امر ما و امر خود و قرآح ما و قرآح خود باشید. و اگر قائم ما قیام کرد و سخنگوی ما سخن گفت، تعلیم قرآن و شرائع دین و احکام و واجبات را از نو شروع می کند و از نو یاد می دهد، به همان گونه ای که خداوند بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نازل کرد.

وقتی که امام از نو قرآن تعلیم دهد و از نو تفسیر بگوید، اهل تصابر (یعنی کسانی که یک رتبه علمی دارند و می گویند ما مفسر و محقق و فقیه و متخصصیم در معارف اسلامی)، درمقابل بیان حضرت موضع شدیدی می گیرند (چون آن ها طور دیگری فهمیدند و طور دیگری بیان می کنند).

خداوند بر این مردم همان سنن امتهای قبل را بار کرده است. پس تغییر دهنده تحریف کردند و زیاد کردند و کم کردند پس آنچه امروز مردم بر آن هستند از آنچه از جانب خداوند وحی به آن نازل شده منحرف است.

ب) توضیح روایت

لَا تَكْرَهُ أَهْلَ الْأَنْصَابِ فَيُكْرَهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِنْكَارًا شَدِيدًا: الآن وهاليها در مکه و مدینه دانشگاههایی دارند که در آن صدها و بلکه هزاران نفر فارغ التحصیل می شوند ولی خروجی آن مسلمان کشتی است، در حالی که قرآن می فرماید: «اشد الناس عداوه للذين آمنوا اليهود» وقتی به آنان گفته می شود، دشمن اهل ایمان یهود است، چرا با آنها درگیر نمی شوید؟ می گویند: «قاتلوا الذين يلوونكم من الكفار» یعنی شیعه، به قول ابن عباس اینها مانند خوارج اند بلکه خود خوارج اند که آیاتی که مربوط به کفار است را بر مسلمین تطبیق می دهند.

سؤال می کنیم: ملاک کجا است و نزدیک تر به کجا؟ به سعودی، افغانستان، اردن، لبنان، سوریه یا...؟
آن ها قرآن می خوانند ولی طوری تفسیر می کند که اصلا ضرری برای یهود و نصاری نداشته باشد اما کشور مسلمانی مانند سوریه و عراق را ویران می کنند.

آن ها شریعت را طوری تفسیر می کنند و توضیح می دهند که پیرو آن، به جای اینکه به جنگ غاصبان و اشغالگران صهبونیسیم برود، به جنگ مسلمان می رود. لذا وقتی امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام می آیند قرآن را از نو تعلیم می دهند چون آن ها تفسیر قرآن را غلط فهمیدند و تفسیری اشتباه از آن ارائه دادند.

بحث و مذاکره ای جالبی بین ابن عباس و معاویه است که نشان می دهد تفکر امروز وهابیان همان تفکر اموی است:
عن سلیم بن قیس قال: قدم معاوية بن أبي سفيان حجا في خلافته فاستقبله أهل المدينة... ثم إن معاوية مر بحلقة من قریش فلما رأوه قاموا غير عبد الله بن عباس - فقال له يا ابن عباس ما منعك من القيام كما قام أصحابك إلا لموحدة أني قاتلتكم بصفين فلا تجد من ذلك يا ابن عباس فإن ابن عمي عثمان قد قتل مظلوما قال ابن عباس فممن بن الخطاب قد قتل مظلوما قال إن عمر قتله كافر.

قال ابن عباس فمن قتل عثمان؟ قال قتله المسلمون. قال فذلك أذحض لحجتك. قال فإنما قد كتبنا في الآفاق نهى عن ذكر مناقب علي و أهل بيته فكف لسانك فقال يا معاوية أتهانا عن قراءة القرآن؟ قال لا - قال أتهانا عن تأويله؟ قال نعم. قال ففرؤه و لا نسأل عما عنى الله به ثم قال فأههما أوجب علينا قراءته أو العمل به؟ قال العمل به.

قال فكيف نعمل به و لا نعلم ما عنى الله؟ قال سل عن ذلك من يتأوله غير ما تأوله أنت و أهل بيتك. قال إنما أنزل القرآن على أهل بيتي فأسأل عنه آل أئى سفيان يا معاوية أتهانا أن نعبد الله بالقرآن بما فيه من حلال و حرام - فإن لم تسأل الأمة عن ذلك حتى تعلم تهلك و تختلف. قال اقرءوا القرآن و تأولوه و لا ترووا شيئاً مما أنزل الله فيكم و ارووا ما سوى ذلك. قال فإن الله يقول فى القرآن يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ - وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ - قال يا ابن عباس اربع على نفسك و كف لسانك.

در كتاب احتجاج از سليم بن قيس روايت مى كند كه گفت: معاويه در زمان خلافت خود پس از اينكه حج بجای آورد راهى مدینه طيبه شد اهل مدینه از وی استقبال نمودند. سپس معاويه به گروهى از قريش برخورد كه نشسته بودند عموم ایشان از جا برخاستند، ولی ابن عباس از جای خود برنخاست! معاويه به او گفت: برای چه برخاستی؟ مگر کینه‌ای از جنگ صفین در دل داری، ناراحت مباش پسر عموی ما عثمان به ستم كشته شد.

ابن عباس گفت: عمر هم كشته شده، پس چرا خون او را مطالبه نمی كنی؟ معاويه كه محكوم شده بود، گفت: عمر را شخص كافرى كشت. ابن عباس: عثمان را چه كسى كشت؟ معاويه: مسلمانان او را كشتند. ابن عباس: همین دلیل برای سكوت تو كافی خواهد بود.

معاويه گفت: ما به عموم گماشتگان خود نوشته‌ایم: باید مردم از ذکر فضائل و مناقب علی بن ابی طالب خود داری نمایند، تو نیز باید خود داری كنی. ابن عباس گفت: ما را از خواندن قرآن جلوگیری می كنی؟! معاويه گفت: نه.

ابن عباس: ما را از تفسیر و معنا كردن قرآن نهی می كنی؟ معاويه گفت: آری ابن عباس گفت: قرآن بخوانیم و از معنای آن سوال نکنیم، خواندن قرآن واجب تر است یا عمل كردن به آن؟ معاويه گفت: عمل كردن به قرآن. ابن عباس: قرآنی را كه معنای آن را ندانیم چگونه به آن عمل کنیم؟! معاويه گفت: معنا و تأویل قرآن را از كسى جویا شو كه غیر از اهل بیت تو باشد. ابن عباس گفت: قرآن بر اهل بیت من نازل شده، آیا جا دارد كه معنای آن را از آل ابو سفيان جویا شوم؟! ای معاويه! آیا جا دارد كه ما را از عمل كردن به حلال و حرام قرآن باز داری! اگر این امت از معنای قرآن پرسش نكنند دچار اختلاف و هلاک خواهند شد! معاويه: قرآن را بخوانید و تأویل هم بکنید، ولی آن آیاتی را كه در شأن شما نازل شده برای مردم روايت نكنید! موضوعات دیگری را روايت كنید. ابن عباس گفت: خدا می فرماید: می خواهید نور خدا را خاموش كنند، اما خدا نور خود را كامل می كند؛ اگر چه كفار را خوش نیاید.

معاویه گفت: ای ابن عباس! آرام باش، جلو زبان خود را بگیر! اگر هم افضائل علی علیه السلام را می گوئی در خفا بگو، آشکارا مگو! موقعی که معاویه وارد منزل شد، مبلغ صد هزار درهم برای ابن عباس فرستاد، تا شاید جلو زبان خود را بگیرد. از ابتدا سیاست، محاربه با فرهنگ شیعه و حق و آتش زدن کتب بوده است. به خاطر همین سیاستها بوده است که فرهنگ شیعه که فرهنگ اسلام ناب است به صورت علنی و همه جانبه مشاهده نمی شود.

ج) منابع روایت اول

۱. رجال کشی، ص ۱۲۷ و ۱۳۰
۲. وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۳، ص ۵۶۰ از کشی نقل می کند.
۳. بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۶ علامه مجلسی این روایت را در جلدهای مربوط به مهدویت نیلورده است.
۴. عوالم، مرحوم بحرانی، ج ۳، ص ۵۵۸

د) بررسی سند روایت

این روایت نیازی به بررسی سندی ندارد چون شواهد و مؤیدات زیادی بر آن هست، حتی از خود اهل سنت هم بر آن شواهد وجود دارد؛ ابودرداء بعد از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفت: اگر الآن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ظاهر شود و به اعمال شما نگاه کند می بیند که همه چیز را عوض کرده‌اید گفتند: حتی نماز؟ گفت: حتی نماز.^۱

حتی وضو^۲ را تغییر دادند، ابتدا خلیفه‌ی دوم تغییر داد و خلیفه سوم آن تغییر را رسمی کرد و اینکه الان انجام می - دهند وضوی پیامبر نیست؛ شواهد بر این تغییر هم بسیار است، در کتاب این قدمه مغنی و کتاب محلی این حزم، بلب وضو تصریح می کند که امام علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام پای خود را مسح می کشید نه غسل ابن عباس و جند نفر دیگر را هم اسم می برد و اصرار بر این معنا هم داشتند.

در کتاب النص و الاجتهاد شرف الدین می گوید که شستن پا اجتهاد است.

علامه حلی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ در شرح تجرید ایراداتی را نقل می فرماید: متعه حج و متعه نساء و حی علی خیر العمل در زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوده است ولی پس از رحلت ایشان تغییر یافته است. قوشچی می پذیرد و می گوید: اشکالی ندارد پیامبر مجتهد بوده خلیفه هم مجتهد بود، مخالفت مجتهد با مجتهد اشکالی ندارد! یعنی برای توجیه کار خلفه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را از مقام وحی تا رتبه اجتهاد پائین آوردند و تحت پوشش و عنوان اجتهاد که به آن بسیار بها می دهند، خیلی از مسائل را عوض کرده اند.

۱. بخاری

۲. دلالت قهیة

پس قبل از بحث از اینکه آیا امام زمان عجل الله فرجه سنت جدید می آورد باید بحث کنیم که اصلاً سنتی مانده است و یا اینکه از اسلام جز نام و از قرآن جز رسم آن باقی نمانده است؟

آیت الله صافی (حفظه الله) این روایت را که «الاسلام غریبا و سیعود غریبا» چنین معنی می کنند: غریب یعنی: جدید است، هنگام بعثت حرف جدیدی داشت و سیعود غریبا یعنی: دوباره جدید وارد می شود چون مردم فاصله گرفته اند.^۱

روایت دوم:

الف) متن روایت

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ بُرَيْدٍ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ:

... ثُمَّ قَالَ يَا بُرَيْدُ وَاللَّهِ مَا بَقِيَتْ لِلَّهِ حُرْمَةٌ إِلَّا أَنْتَهَكْتُ وَلَا عَمَلٌ بَكْتَابِ اللَّهِ وَلَا سُنَّةَ نَبِيِّهِ فِي هَذَا الْعَالَمِ وَلَا أَقِيمَ فِي هَذَا الْخَلْقِ حَدٌّ مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَلَا عَمَلٌ بِشَيْءٍ مِنَ الْحَقِّ إِلَى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا ثُمَّ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَا تَذْهَبُ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى يُحْبِيَ اللَّهُ الْمُؤْتَى وَيُمِيتَ الْأَحْيَاءَ وَرُدُّ الْحَقَّ إِلَى أَهْلِهِ وَيُقِيمَ دِينَهُ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ وَيَنْبِيَهُ فَأَبْشِرُوا ثُمَّ أَبْشِرُوا فَوَاللَّهِ مَا الْحَقُّ إِلَّا فِي أَيْدِيكُمْ.^۲

امام صادق عليه السلام فرمودند: ای برید به خدا حریم های خدا شکسته شد و به کتاب خدا و سنت پیامبر او عمل نمی شود. و از زمانی که امیر المومنین عليه السلام^۳ به شهادت رسیدند نه در جامعه حدی اقامه شد و نه به هیچ یک از احکام تا امروز عمل شد.^۴ اما به خدا قسم روزها و شبها نمی گذرد مگر اینکه خداوند مردگان را زنده کند و زندهها را بمیراند و حق را به اهل خودش برگرداند و دینی که مورد رضایت خودش و پیامبرش است را اقامه کند. پس بشارت دهم شما را پس بشارت دهم شما را که حق پیش شما است.

ب) بررسی سند روایت

^۱ متعب الکر

^۲ تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۹۷

^۳ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند «فإلما لمت و علی فیکم» تا زمانی که امیر المومنین در بین شملت من نمرده ام.

^۴ اگر امام این کلام را اول لامت هم فرموده باشد یعنی سال ۱۱۸ مردم از احکام الهی و از قرآن فاصله گرفته بودند پس امام زمان اگر در روایت دلد که احکام جدید می آورد یعنی بر مردم جدید است چون مردم فاصله گرفته اند

مرحوم مجلسی^۱ در ملاذ الاخبار^۲ در شرح این روایت آن را از حیث سند بررسی می‌کند و می‌فرماید: روایت حسن است.

ج) دلالت روایت

وَأَاقِيمَ فِي هَذَا الْخَلْقِ حَدُّ مَنذُ قَبْضِ اللَّهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مرحوم مجلسی در توضیح روایت می‌فرماید: این عبارت که از زمانی که امیر المومنین^{علیه السلام} شهید شدند دیگر حدی اجرا نشده است، اشاره به این است که زمینه اقلمه حد برای امام حسن^{علیه السلام} فراهم نشد.

البته یکی دو مورد در ابتدای امامت و خلافت حضرت شد که جاسوسانی که معاویه فرستاده بود را اعدام کردند و به نماینده خود در بصره پیام دادند که جاسوس معاویه در بصره را اعدام کند زمینه برای امام^{علیه السلام} فراهم نبوده است. بعد هم نامه تندى برای معاویه نوشت که تو دنبال چه هستی؟!^۴

همه اینها نشأت گرفته از این است که پیامبر^{صلی الله علیه و آله} را یک فرد عادى می‌دانند. اگر مقام پیامبر^{صلی الله علیه و آله} همانی که خدا فرموده است، قطعاً تعیین جانشینان حضرت با رای و انتخاب و شورا و... نمی‌تواند باشد بلکه باید با اراده و نظر خدا باشد. يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى: اشاره‌ی به رجعت است.

وَيُمِيتُ الْأَحْيَاءَ: اشاره است به کفاری که حاضر نیستند رو به حق بیایند. فَوَاللَّهِ مَا الْحَقُّ إِلَّا فِي أَيُّدِكُمْ: چون تابع کسی هستید که پیامبر^{صلی الله علیه و آله} فرمود که علی مع الحق و الحق مع علی بدور الحق حیث ما دار یعنی محور علی است. در مسند احمد نقل شده است:^۵ قال أبو عیسی هذا حدیث حسن، إنما نعرفه من حدیث عمرو بن أبی عمرو.

^۱ کسی می‌خواهد به مقام علمی علامه پی ببرد مرآة العقول را نگاه کند که ایشان به عنوان یک کارشناس قوی وارد می‌شود و به زحمت روایت را می‌پذیرد خیلی از روایات را زیر سوال می‌برد از کافی خیلی به اسناد کافی گیر می‌دهد

^۲ ملاذ الاخبار شرح تهذیب است.

^۳ ملاذ الأخبار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۶، ص ۲۵۹ و ۲۶۰

^۴ الارشاد، شیخ مفید

^۵ مسند احد حنبل، ج ۵، ص ۴۵۵

و خرج الإمام أحمد من حديث عبد الملك بن عمرو حدثنا كثير بن زيد، عن داود بن أبي صالح قال: أقبل مروان يوماً فوجد رجلاً واضعاً وجهه على القبر، فقال: أتدري ما تصنع؟ فأقبل عليه فإذا هو أبو أيوب، فقال: نعم، فحجت رسول الله ﷺ و لم آت الحجر، سمعت رسول الله ﷺ يقول: لا تيكوا على الدين إذا وليه أهله، و لكن أبكوا عليه إذا وليه غير أهله

مروان وارد بر مرقد شریف پیامبر ﷺ شد، مردی را دید که صورت روی قبر پیامبر ﷺ گذاشته است، مروان یقه او را گرفت و گفت که چه می کنی؟ مرد سر خود را بلند کرد، دید که ابو ایوب انصاری است. گفت: من به زیارت سنگ نیامدم بلکه به زیارت پیامبر ﷺ آمدم، از پیامبر شنیدیم که فرمودند: نگران دین نباشید اگر متولیان اهل باشند، و لكن گریه کنید بر دین زمانی که متولی آن ناهل باشد.

در طول تاریخ حاکمان امت اسلام اهل نبودند، انحرافات و تبدیل و... در تعالیم دینی بوده و کسی هم منکر نشده است لذا با این دید به احکام جدید و سنت جدید اگر در روایت آمده نگاه کنیم.

روایت سوم:

الف) متن روایت

و رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام دَعَا النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيداً وَ هَنَأَهُمْ إِلَى أَمْرِ قَدْ دُفِرَ فَضْلٌ عَنْهُ الْجُمُورُ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ الْقَائِمُ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ قَدْ ضَلُّوا عَنْهُ وَ سُمِّيَ بِالْقَائِمِ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ

امام صادق عليه السلام فرمودند: هنگامی که امام زمان عليه السلام قیام می کند مردم را دوباره به دین اسلام دعوت می کند. (نه اینکه به اسلام جدیدی) و مردم را به سوی امری هدایت می کند که با مال شده است و اکثر مردم از آن فاصله گرفته اند. همانا قائم مهدی نامیده شد چون به امری که مردم از آن گمراه شدند، هدایت می کند و قائم نامیده شد به جهت قیام به حقی که دارد.

چنین مضامینی از اهل سنت هم نقل شده است: در کتاب القول المختصر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند: "لا یتربک بدعه الا ازالها، لا سنه الا احياها"^۱

ب) منابع روایت

۱. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۳
۲. روضة الواعظین، ابن فتنال نیشابوری، ج ۲، ص ۲۶۴
۳. اعلام الوری، طبرسی، ص ۴۶۱

^۱. قول للحصر

مقدمه:

بحث راجع به احکام جدیدی بود که طبق بعضی از روایات در عصر ظهور مطرح است، در جواب بیان کردیم:

جواب اول:

فصله و دوری مردم از احکام الهی باعث جدید پنداری آن است و از روایاتی که نقل کردیم به این نتیجه رسیدیم که علت دوری مردم از احکام اسلام، بدعت‌ها و تحریف‌ها و تبدیل‌هایی است که توسط حکام انجام گرفته است.

جواب دوم:

بر فرض صحت صدور روایاتی که دلالت بر احکام جدید و بالاخره تعلیمات جدید و سنت جدید دارد، گوئیم بعضی از این احکام الهی از جانب خلودن وضع شده بود و مرحله اقتضا و انشاء و حتی مرحله فعلیت را گذرانده است ولی به مرحله تنجّر نرسیده‌اند، تنجّر آن به وجود زمینه بستگی داشته است و زمینه‌ی آن تا قبل از ظهور امام زمان علیه السلام فراهم نشده است، بلکه در دوران امام زمان علیه السلام فراهم می‌شود لذا آن احکام را ایشان به مردم اعلام و تنفیذ می‌کند.

شبهه‌های پیرامون خمس:

مرحوم خوئی شبهه‌های را پیرامون خمس بیان و از آن جواب می‌دهند که یکی از جواب‌ها مربوط به بحث احکام جدید نیز می‌باشد:

نعم هاهنا اشکال معروف قد تداول علی الألسن و لا سیما فی الآونة الأخيرة. و حاصله ان الآیة لو كانت مطلقة و کان هذا النوع من الخمس ثابتا فی الشریعة المقدسة فلما ذا لم یعهد أخذه من صاحب الشرع حیث لم ینقل لا فی کتب الحدیث و لا التاریخ ان النبی الأعظم صلی الله علیه و آله أو أحدا من المتصدین بعده حتی وصیه المعظم فی زمن خلافتیه الظاهرية تصدی لأخذ الأ خمس من الأرباح و التجارات کما كانوا یعنون العمال لجباية الزکوات، بل قد جعل سهم خاص للعاملین علیها فإنه لو کان ذلك متداولاً کالزکاة لقل إلینا طبیعة الحال.

و ان تعجب فحجب انه لم یوجد لهذا القسم من الخمس عین و لا أثر فی صدر الإسلام إلى عهد الصادقین علیهم السلام حیث ان الروایات القلیلة الواردة فی المقام کلها برزت و صدرت منذ هذا العصر، اما قبله فلم یکن منه اسم و لا رسم بتاتا حسبما عرفت.

^۱ المستند فی شرح العروة الوثقی، الخمس، ص: ۱۹۶

و الجواب: اما بناء على ما سلكتاه من تدريجية الاحكام و جواز تأخير التبليغ عن عصر التشريع بإيداع بيانه من النبي الى الامام يظهره في ظرفه المناسب له حسب المصالح الوقتية الباعثة على ذلك، بل قد يظهر من بعض النصوص ان جملة من الاحكام لم تشر لحد الان و انها مودعة عند ولي العصر عليه السلام و هو المأمور بتبليغها متى ما ظهر و ملاً الأرض قسطاً و عدلاً. فالأمر على هذا المبني - الحاسم لمادة الإشكال - ظاهر لا سترة عليه.

بيان اشكال:

اشكالي سر زبانه مطرح است و حاصلش اين است، كه اگر آيه خمس (واعلموا انما غنمتم من شيء) مطلق باشد و خمس موونه هم ثابت باشد، چرا در شريعت ما معهود نيست كه پيامبر صلى الله عليه وآله خمس زائد بر موونه را از كسى گرفته باشد؟ نه در كتب حديث و نه در كتب تاريخ، نيامده كه پيامبر صلى الله عليه وآله و يا احدى از متصدين بعد ايشان خمس بگيرند اگر خمس ارباح بوده است پس چرا پيامبر صلى الله عليه وآله كسى را براى جمع آن نمى فرستادند؟

جواب از اشكال:

مرحوم حوئى به اين اشكال چهار جواب مى دهند كه جواب زير، مربوط به بحث ما هم مى باشد:
نبي مكرم صلى الله عليه وآله احكام را كه تشريع شده است، نزد امام معصوم عليه السلام به وديعت مى گذارد كه تا طبق مصالح در زمان مناسبش اظهار كند. از يك سري روايات استفاده مى كنيم كه جمعى از احكام تشريع شده ولي تبليغ نشده است، آن احكامى كه تشريع شده است نزد حضرت ولي عصر عليه السلام، امانت سپرده شده، و او مامور است كه زمانى كه ظهور كرد و زمين را پر از عدل و داد نمود تبليغ كند، پس امر بنابر اين مبنا (مبنائى كه ريشه اشكال را قطع مى كند) ظاهر است.

اما اينكه چرا پيامبر صلى الله عليه وآله كسى را نفرستاد كه خمس ارباح را بگيرد؟ جواب اين است كه احكام تشريع شده است اما تدريجى است و تبليغ آن منوط به شرايط است، خمس تشريع شده است اما اينكه چرا زمان صادقين عليهم السلام مطرح شده است، به خاطر آن است كه تا آن زمان، زمينش فراهم نشده است.

مبنای ما هم همین است كه احكام تدريجى است و زمان تبليغ مى خواهد. پس بر فرض كه اين روايات صحيح باشد و امام زمان عليه السلام چنين اوامرى را مطرح كنند جواب آن اين است كه حكم جديد و شريعت جديد نيست، بلكه همان تشريع قبل است كه شرايط براى تبليغ آن نبوده است.

جواب‌های دیگر مرحوم خوئی در مورد شبهه‌ی خمس:

جواب دوم:

و اما مع الغرض عن ذلك فيأبداء الفرق بين الزكاة والخمس نظرا الى ان الأول ملك للفقراء و حق يصرّف في مصالح المسلمين و هو صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مأمور بالأخذ قال تعالى (خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً. إلخ) فمقدمة للأخذ الواجب عليه لا محيص له صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ من بعث العمال لجباية الزكوات. و اما الخمس فهو حق له صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و لأقربائه فيشبهه الملك الشخصي حيث لا تعود فائدته لعامة المسلمين. و من ثم لم يؤمر في مورده الا بمجرد التبليغ كما في سائر الاحكام من الصلاة و الصيام دون الأخذ فلم يكن ثمة باعث على جبايته، بل قد لا يناسب ذلك شأنه و جلالته كما لا يخفى. فلا مجال لقياس الخمس على الزكاة، فإنه مع الفارق الواضح حسبما عرفت. اينکه بين خمس و زکات فرق می‌کند. زکات ملک فقراست و حقی است که در مصالح مسلمین مصرف می‌شود و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مأمور به اخذ است (خذ من اموالهم صدقه). پس فرستادن افراد برای گرفتن زکات مقدمه‌ی واجب است لذا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ افرادی را می‌فرستد ولی خمس حق خدا و رسول است، این مثل ملک شخصی است لذا در خمس امر به گرفتن نشده است فقط امر کرده است که تبلیغ کن. پس انگیزه‌ای برای فرستادن مأمور و گرفتن این خمس نیست بلکه مناسبت شأن ایشان نیست پس مجالی برای قیاس خمس به زکات باقی نمی‌ماند و قیاس آن، قیاس مع الفارق است.

جواب سوم:

كيف و وجوب الخمس في الركاز مما اصفت عليه العامة و رووا فيه روايات كثيرة.

چه کسی گفته است که خمس فقط در غنائم جنگی است و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آنجا می‌گیرد؟ وجوب خمس در معادن و.. هم هست. روایات زیادی هم از عامه است که می‌گویند خمس در آن هست ولی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هرگز کسی را نفرستاد که خمس آن را بگیرد.

جواب چهارم:

على ان العامة قد رووا هذا الخمس عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقد ورد في صحيح البخاري و الترمذي ان رجلا من بني عبد قيس جاء إلى النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فلما أراد الانصراف امره صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بالصلاة و الصيام و الزكاة و إعطاء الخمس مما غنم. فان من الواضح عدم ارادة الخمس من غنائم دار الحرب لعدم فرض قتال أو غزو، بل المراد خمس الأرباح و المتاجر كما لا يخفى.

روایاتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که دستور به خمس ارباح هم داده است در صحیح بخاری و صحیح ترمزی نقل شده است: شخصی از بنی قیس پیش پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد وقتی خواست برود پیامبر به او دستور داد که نماز بخواند، روزه بگیرد

و خمس آنچه سود می برد را هم بدهد و روشن است که مراد از خمس، خمس غنائم جنگی نیست. چون بحث جنگ نبوده، بلکه خمس متاجر است.

پاسخ علامه طبرسی:

مرحوم طبرسی در ارتباط با احکام جدید شبهه‌ای را مطرح می‌کند و جواب می‌دهد:^۱
قالوا: إذا حصل الإجماع على أن لا نبي بعد رسول الله ﷺ و أنتم قد زعمتم أن القائم إذا قام لم يقبل الجزية من أهل الكتاب، و أنه يقتل من بلغ العشرين و لم يتفق في الدين، و يأمر بهدم المساجد و المشاهد، و أنه يحكم بحكم داود عليه السلام لا يسأل عن بيته، و أشباه ذلك مما ورد في آثاركم، و هذا يكون نسخا للشرعة، و إطلالا لأحكامها، فقد أثبتت معنى النبوة و إن لم تلتفتوا باسمها، فما جوابكم عنها؟

الجواب: أنا لا نعرف ما تضمنه السؤال من أنه عليه السلام لا يقبل الجزية من أهل الكتاب، و أنه يقتل من بلغ العشرين و لم يتفق في الدين، فإن كان ورد بذلك خبر فهو غير مقطوع به. و أما هدم المساجد و المشاهد فقد يجوز أن يختص بهدم ما بنى من ذلك على غير تقوى الله تعالى، و على خلاف ما أمر الله سبحانه به، و هذا مشروع قد فعله النبي ﷺ. و أما ما روى من أنه عليه السلام يحكم بحكم داود لا يسأل عن بيته فهذا أيضا غير مقطوع به، و إن صح فتأويله: أنه يحكم بعلمه فيما يعلمه، و إذا علم الإمام أو الحاكم أمرا من الامور فعليه أن يحكم بعلمه و لا يسأل البيته، و ليس في هذا نسخ للشرعة.

بیان شبهه:

گفتند: هنگامی که اجماع حاصل است بر اینکه پیامبری بعد از رسول الله ﷺ نیست، و شما گمان کردید که قائم هنگامی که قیام کند جزیه از اهل کتاب قبول نمی‌کند، و کسانی که بیست سال دارند و متفق در دین نشدند را می‌کشد، و اینکه امر به خراب کردن مساجد و مشاهد (زیارتگاهها) می‌دهد، و اینکه او حکم می‌کند به حکم داود، از بیته سوال نمی‌کند و مانند آن از آنچه در آثار شما وارد شده است، این نسخ شریعت و باطل کردن احکام شریعت می‌باشد.

جواب:

۱. ما نمی‌شناسیم آنچه متضمن سوال است از اینکه امام عليه السلام از اهل کتاب جزیه قبول نمی‌کند، و اینکه کسانی که بیست ساله باشند و در دین فقیه نباشند را می‌کشد، و اگر روایتی هم در آن وارد شده باشد، معتبر نیست.

۲. و اما خراب کردن مساجد و مشاهد پس به تحقیق که جایز است اختصاص آن به آنچه بر غیر تقوای خداوند تعالی بنا شده، و بر خلاف آنچه خداوند سبحان به آن امر کرده، بنا شده است و این مشروع است و پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ هم انجام دادند (خراب کردن مسجد ضرار).

اما آنچه روایت شده که ایشان به حکم داود عَلَيْهِ السَّلَام حکم می‌کند و از بینه سوال نمی‌کند پس این هم معتبر نیست، و اگر صحیح هم باشد پس تأویل آن این است که در آنچه به آن علم دارد، حکم می‌کند، و هنگامی که امام یا حاکم به امری از امور علم داشته باشد پس بر او است که به علم خود حکم کند و از بینه سوال نکند، و این نسخ شریعت نیست.

ادامه بیان مرحوم طبرسی در جواب شبهه‌ی احکام جدید:

«لأن النسخ هو ما تأخر دليبه عن الحكم المنسوخ و لم يكن مصطحبا فأما إذا اصطحب الدليلان فلا يكون ذلك ناسخا لصاحبه و إن كان مخالفه في المعنى، و لهذا اتفقنا على أن الله سبحانه لو قال: أزموا السبت إلى وقت كذا ثم لا تزموه لا يكون نسخا لأن الدليل الراجع مصاحب للدليل الموجب للدليل الموجب، و إذا صحت هذه الجملة و كان النبي ﷺ قد أعلمنا بأن القائم من ولده يجب اتباعه و قبول أحكامه، فنحن إذا صرنا إلى ما يحكم فينا و إن خالف بعض الأحكام المتقدمة غير عاملين بالنسخ لأن النسخ لا يدخل فيما يصطحب الدليل.»^۱

۳. نسخ این است که دلیل ناسخ متاخر از دلیل منسوخ باشد، و همراه دلیل منسوخ نیامده باشد. پس اگر دلیل ناسخ و منسوخ با هم آمده باشد پس آن را ناسخ نمی‌گویند؛ هر چند مخالف حکم منسوخ باشد.^۲ پس ماهیت نسخ و ناسخ این است که دلیل دوم متاخر از اولی باشد. ولی اگر با هم باشند این دیگر ناسخ نیست، حتی اگر مخالف دلیل اول باشد.

فرض کنید که خدا امر کند که روز شنبه فلان کار را تا فلان وقت انجام دهید و پس از آن لازم نیست. آیا این ناسخ می‌شود؟ این ناسخ نیست بلکه از اول موقت است چون دلیلی که حکم اولی را رفع کند همراه دلیلی است که حکم سبت را ثابت می‌کند. پس ماهیت نسخ این است که دلیلش متاخر از منسوخ باشد.

بر فرض این که روایات احکام جدید عصر مهدوی، صحیح باشد، پیامبر اکرم ﷺ که این احکام را آورد، به ما فرمود که در آخر الزمان فرزند من می‌آید و واجب است از احکامی که می‌آورد، تبعیت کنید، (از اول پیامبر ﷺ هر دو دلیل را فرموده است)، اگر ما دوران امام زمان عجل الله فرجه را درک کردیم و دیدیم احکام دیگری بودند، ما دیگر به نسخ عمل نمی‌کنیم، چون نسخ شامل جایی که دلیل ناسخ و منسوخ با هم باشند، نمی‌شود.

مرحوم محقق داماد مطلبی می‌فرماید که گویا می‌خواهد بپذیرد که امام زمان عجل الله فرجه دین جدید می‌آورد، در حالی که حتی یک روایت هم نداریم که امام زمان عجل الله فرجه دین جدید می‌آورند و نیازی نیست که به چنین مطلبی ملتزم شویم بعد مجبور شویم توجیه کنیم البته نسبت به «این محیی معالم الدین» می‌گوئیم امام زمان عجل الله فرجه معالم دین را احیا می‌کند، یعنی میرانده شده، آن را احیا می‌کند نه اینکه امام زمان عجل الله فرجه یک دین جدیدی را بیابد.

^۱ إعلام‌آوری بأعلام الهدی (ط - الحديث)، ج ۲، ص ۳۱۱

^۲ مرحوم خوئی از این تعبیر انتهای امد می‌کنند

بیان مرحوم محقق داماد:

و أخصى ما يستدل له، هو ما رواه عن عمرو بن جميع قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الصلاة في المساجد المصورة؟ فقال: أكره ذلك و لكن لا يضركم ذلك اليوم، و لو قد قام العدل لرأيتم كيف يصنع في ذلك. و فيه: بعد النصّ عن ضعف السند بـ «ابن جميع» أنه لو لم يكن ظاهر قوله: «أكره» في الكراهة المصطلح عليها في الفقه، لما كان له ظهور في الحرمة، كما أنه لا شهادة للذليل على ذلك أيضا، إذ لم يدل دليل على أن القائم عليه السلام لا يردّ و لا يردع عن المكروهات، بل في الروايات شواهد عديدة على أنه عليه السلام يأتي بدين جديد عند الناس، و يعمل بالواقع لا بالإيمان و البيئات، و يهدم الشرف للمسجد و الميزاب، و يوسّع الشوارع، و ما إلى ذلك من الأعمال التي لا يجوز ارتكابها حسب الأدلة التي يدور الفقه مدارها، لأن الظواهر و الأصول العمليّة التي تكون ملتحدا لنا في غير واحدة من المسائل لما كان لها شأن حينذاك، فلا مجال للتوهم بأنه كيف يصنع بما صار وقتا للمسجد؟¹

ایشان در ارتباط با صور مساجد منقوش می فرماید:

این هم مشکل دارد اما چون شهرت در این فرع (نقش مساجد) به مقدار شهرت در فرع قبلی نیست، در اینجا جزم به حرمت نکردند و اگر چه در آن احتیاط کردند. مهمترین دلیلی که می توانیم برای مرجوحیت نقش مساجد نقل کنیم، روایتی است که عمر بن جميع از امام صادق عليه السلام نقل می کند گویند: از امام صادق عليه السلام در مورد نماز در مساجد منقوش سوال کردم؟ امام عليه السلام فرمود: من کراهت دارم لکن امروز مشکلی ندارد و اگر حکومت عدل اقامه شد (اشاره به حکومت امام زمان عليه السلام)، خواهید دید که با مساجدی که نقش دارد چگونه برخورد خواهد کرد.

بر فرض چشم پوشی از ضعف سند آن به این جمیع، اگر قول امام (من کراهت دارم) ظهور در کراهت اصطلاحی نداشته باشد، ظهور در حرمت هم ندارد. همچنان که ذیل آن شهادت در حرمت نیست، چون دلیلی نداریم که امام زمان عليه السلام فقط با محرمت برخورد می کند و با مکروهات مخالفت نمی کند، بلکه در روایات شواهد عدیده داریم که امام زمان عليه السلام با دینی که مردم می گویند جدید است، می آید و طبق واقع عمل می کند نه طبق شاهد و قسم، و آن هائی که بر خانه های دیگران مشرف است و نولدان ها را، از بین می برند، و خیابان ها را توسعه می دهند، و غیر آن از اعمالی که ارتکاب آن حسب ادله ای که فقه بر مدار آن می چرخد، جایز نیست، چون ظواهر و اصول عملیه که داریم، شامل چنین مواردی نمی شود، پس مجالی برای توهم اینکه چطور امام با مساجد اینطور برخورد می کند، باقی نمی ماند.

¹ کتب الصلاة (لمحقق داماد)، ج ۳، ص: ۱۶۰

شاهد ما این بخش از بیان مرحوم محقق داماد است: (بلکه در روایات شواهد عدیده داریم که امام زمان عجل الله تعالی فرجه له با دینی که مردم می گویند جدید است، می آید) ایشان ادعا می کنند روایت زیادی در تغییر دین و آوردن دین جدید داریم. در حالی که چنین نیست حتی یک روایت هم نداریم که امام عجل الله تعالی فرجه له دین جدید می آوردند لذا اینطور کلمات هست که باید یا تصحیح و یا توجیه شود و بگوییم: مردم چنین می پندارند که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه له دین جدید می آورد. باز در کلمات بعضی از فضلاء معاصر آمده است:

در مورد امام زمان عجل الله تعالی فرجه له مشهور است موقعی که حضرت می آید، به دین جدید می آید. امام زمان دین تازه می آورند، همه تعجب می کنند و می گویند پیامبر است که دین جدید می آورد نه امام! امام جانشین پیامبر است و دین جدید نمی آورد، چرا ایشان دین جدید آورده است؟ اینقدر ما به احکام الهی عمل نکردیم، به قدری فراموش شده که الآن که حضرت دوباره بیان می فرماید، به نظر دین جدید می آید.

ایشان ادعا می فرمایند: مشهور است که وقتی حضرت می آید، به دین جدید می آید! در حالی که حتی یک روایت ضعیف هم نداریم، شاید منظور ایشان از مشهور، مشهور در السنه عوام باشد. مانند کلام شیخ انصاری که در مورد «إذنا اجتهد الحاكم فأصاب فله أجران و إن أخطأ فله أجر واحد» می فرماید: بر سر زبان ها مشهور است. بله این عبارت مشهور است اما هیچ مدرکی ندارد. در تمام بحار الانوار فقط در یک مورد این عبارت نقل شده که آن هم از کلمات سید مرتضی و در مقام احتجاج با علمه است که آن ها این روایت را قبول دارند ولی در منابع شیعه چنین مطلبی نمی باشد و راوی آن عمرو عاص است و علمه هم آن را برای توجیه کار خلفا و امویین به کار می برند.

البته توجیه ایشان درست است، امام زمان احیاگر معالم دین (این محیی معالم دین) است نه اینکه موجد و محدث باشند. امام زمان عجل الله تعالی فرجه له دینی ایجاد نمی کند بلکه همان دینی است که معالم آن مندرس شده است و امام عجل الله تعالی فرجه له آن را زنده می کند.

ظاهراً یک چنین فرمایشی هم در بیانات استاد معظم ما هم آمده است:
السؤال ۱۶۹۸: روی عن الإمام الصادق عجل الله تعالی فرجه له انه قال: «حين يظهر القائم عجل الله تعالی فرجه له فانه يأتي بأمر جديد كما جاء النبي صلى الله عليه وآله بجدید بظهور الإسلام» وبما أننا ننظر إلى المجتهدین نظرة من يحفظ الدين من التحريف في كل عصر ونراجهم لتحصيل الأحكام الصحيحة، يرجی بیان التفسیر الصحيح لهذا الحديث.

الجواب: المقصود هو ان دين الله و المفاهيم الدينية تعرض إلى البدع والتحريفات وحين يظهر المنتظر عجل الله تعالی فرجه له يحارب تلك التحريفات والبدع حتى يظن البعض انه يأتي بدین جدید.

از امام صادق عليه السلام روایت شده است که فرمودند: هنگامی که قائم ظهور کند پس بدرستی که به امر جدیدی می آید همانطوری که پیامبر صلی الله علیه و آله یک امر جدیدی آوردند. و ما به مجتهدین نظر داریم نظر کسی که در هر عصری دین را از تحریف حفظ می کند و به آن ها برای فراگیری احکام صحیح رجوع می کنیم، لذا تفسیر صحیح این حدیث را بیان بفرمائید؟

مقصود دین خلوند و مفاهیم دینی است که تحریف و بدعت گذاری کرده اند، و هنگامی که امام عليه السلام ظهور کنند با آن تحریف ها و بدعت ها مبارزه می کند تا اینکه بعضی گمان می کنند که ایشان به دین جدید می آید البته این بیان با بیان قبل (بیان آیت الله ناصری) فرق می کند، کلام قبل تصریح داشت که دین جدید شهرت دارد در حالیکه شهرت نداشت اما در این بیان آمده که بعضی گمان می کنند و به روایت نسبت نداده است. پس سخن از احیای دین است نه آوردن دین و شریعت جدید.

بررسی روایات دال بر احکام جدید در زمان ظهور امام زمان عجل الله فرجه

روایت اول

الف) متن روایت

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شُمُونَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام دَمَانٌ فِي الْإِسْلَامِ حَلَالٌ مِنَ اللَّهِ لَا يَفْضِي فِيهِمَا أَحَدٌ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا أَهْلَ الْبَيْتِ فَإِنَا بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَائِمًا أَهْلَ الْبَيْتِ حَكَمَ فِيهِمَا بِحُكْمِ اللَّهِ لَا يُرِيدُ عَلَيْهِمَا بَيْتَةَ الزَّائِي الْمُحْصَنِ يُرْجَمُهُ وَمَاعِ الْزَّكَاةِ يَضْرِبُ عُنُقَهُ^۱

امام صادق عليه السلام فرمود: ریختن دو خون از جانب خدا در اسلام حلال شمرده شده است اما کسی به حکم خدا در این دو خون قضاوت نکرده است تا اینکه خدا قائم ما اهل بیت را مبعوث کند پس هنگامی که خلوند عز و جل قائم ما اهل بیت را مبعوث کند، در این دو خون حکم می کند به حکم الله و نیازی به بینه ندارد و دستور می دهند که زانی محصن را سنگسار کنند و مانع زکات را گردن بزنند.

ب) منابع روایت

۱. محاسن برقی، ص ۸۷، ح ۲۸ بخشی از روایت را (فلاذا بعث الله.) نقل نکرده است و سهل بن زیاد هم در طریق آن نمی باشد.

۱) الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۵۰۳

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۷۱ همان نص کافی

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۲ ص ۶

۴. ثواب الاعمال صدوق، همان نص محاسن

۵. خصال صدوق، با کمی اختلاف

۶. روضة الواعظین نیشابوری، ج ۲ ص ۳۵۷

۷. الکافی، ج ۳ ص ۵۰۳

۸. مختصر بصائر الدرجات

۹. وسائل الشیعه ج ۶ ص ۱۹ هم نقل صدوق را در فقیه و هم نقل کلینی را آورده است و به نقل صدوق در ثواب

الاعمال و محاسن برقی اشاره کرده است.

۱۰. اثبات الهداه، ج ۳ در شش جا می آورد.

۱۱. حلیة الابراج ج ۶ ص ۳۱۶

۱۲. بحار الانوار، ج ۵۲ ص ۳۲۵

۱۳. بشارة الاسلام

۱۴. معجم احادیث الامام المهدي، ج ۵ ص ۳۲۵

در تمام این منابع روایت از ابان بن تغلب نقل شده است. البته در طریق آن ها تفاوت هایی دیده می شود و گاهی افرادی

کم و زیاد شده اند اما همه از ابان بن تغلب نقل می کنند

ج) بررسی سندی روایت:

این روایت به دو طریق در کتاب کافی شریف نقل شده است که مرحوم مجلسی در مقام بررسی سندی می فرماید:

ضعیف علی المشهور و آخره مرسل. و السند الآخر ضعیف^۱

ظاهراً اشکال ایشان به سهل بن زیاد است، هر چند مشهور هم به ایشان اشکال گرفتند اما به نظر ما سهل مشکلی ندارد، ایشان بیش از دو هزار روایت در کتب اربعه دارد، در کتب هائی که بر اساس حجت بودن آن نزد مولف و خلوند نوشته شده و به انگیزه‌ی جمع آوری نبوده، در یک چنین کتاب هائی از یک شخص ضعیف دو هزار روایت نقل نمی کنند. ما با این طریق کشف می کنیم که ایشان فوق وثاقت است. البته این فقط مبنای ما نیست بلکه از معاصرین هم کسانی هستند که این نظر را دارند.

^۱ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۶، ص ۱۴

ابان بن تغلب

ایشان هیچ مشکلی ندارد و یکی از روایتی است که مورد اتفاق شیعه و سنی می باشد. حتی ذهبی متعصب در مورد ایشان می گوید: "شیعی جلد و لنا صدقه و علیه بدعته" از شیعه های محکم است که صدق و بدعت او برای ما روشن است.

منظور او از بدعت همان تشیع است! و تشیع نزد آنان یعنی: «هو محبة علی بن ابی طالب علیه السلام و تفضیله علی الصحابه الا للشیخین»^۱ محبت علی بن ابی طالب و اعتقاد به برتری او بر صحابه مگر شیخین، آنها همین مقدار را هم تحمل نمی کنند و می گویند که بدعت است.

البته مثل ابراهیم بن یعقوب جوزجانی که اصلا به حسلب نمی آید و از نواصب است، ابان را تضعیف می کند و می گوید: منحرف است.

ابان کسی است که ریشه فکری او در قال الصادق و قال الباقر علیهما السلام است. سی هزار حدیث از اهل بیت حفظ بوده است (وسائل الشیعه ۳۰ جلد است و با مکررات ۳۶۰۰۰ حدیث دارد) و وقتی هم که رحلت کرد امام دست بر قلب و سینه مبارک خود گذاشته و فرمودند: «ان موته اوجع قلبی»^۲ از رحلت ایشان قلبم به درد آمد و وقتی که به مدینه می آمد، امام علیه السلام به ایشان می فرمود: برو سخنرانی کن و چون سخنرانی می کرد، همه ی مساجد دیگر از جمعیت خالی می شد و ایشان سوالات را که معمولا مربوط به خلافت و ولایت بود، جواب مستدل می داد.

عامه کسی را که محبت علی علیه السلام را داشته باشد و معتقد به برتری ایشان بر همه ی صحابه مگر شیخین باشد را بدعت گنار می دانند و اگر معتقد به برتری امیر المومنین علیه السلام بر همه ی صحابه حتی شیخین باشد او را غالی می دانند در حالی که این از اعتقادات ما است و شکی نداریم که امیر المومنین علیه السلام نفس رسول الله صلی الله علیه و آله بوده و محبوبترین خلق نزد خداوند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام است.

^۱ هدی الساری، عشقانی، ج ۱

^۲ من لایحضر ج ۴ ص ۴۳۵

د) دلالت روایت اول

مرحوم مجلسی اول در روضه المتقین (شرح کتاب فقیه) می فرماید:

«... موافقا للحق و إلا فأبو بكر قاتل مانعی الزكاة. ومنعه عمر، و لم يسمع قوله (أو) يحمل على أن أبا بكر لم يقاثلهم لترك الزكاة مطلقا فإنهم ومنهم مالك بن نويرة قالوا لا تؤدى إليك، بل تؤدى إلى من خلفه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على الناس في غدیر خم. فبعث خالد بن الوليد مع جماعة من الأشرار لقتالهم و قتلوا منهم جماعة كثيرة و سلبوا نساءهم و ذراريهم (أو) يكون المراد أنه عليه السلام يحكم بعلمه فيهما و لا يحتاج إلى الشهود كما في سائر قضاياها و يكون التخصيص للاهتمام، و الحاصل أن منع الزكاة ليس بكفر و إن جاز القتال به إلا أن يكون مستحلا فكفره ظاهر إلا إذا ادعى الشبهة المحتملة، و سيجيء في باب الحدود حكم المحصن و إن المراد به من كان له زوج رجلا كان أو امرأة.»

توجیه اول:

منظور روایت این است که کسی قبل از ایشان که موافق و مطابق حق عمل کند، نبوده است مگر نه ابوبکر هم قاتل زکات را کشت، و عمر مخالفت کرد، و به قول او عمل نکرد.

اشکال توجیه اول:

ریختن دو خون در اسلام از جانب خداوند عز و جل مباح است اما در این دو مورد احدی تا زمان امام زمان علیه السلام قضاوت نکرده است این یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام هم حکم نکردند در حالی که در مورد زناى محصن دستور رجم دادند.

پس در توجیه «لا یقضی بحکم الله» می توان گفت:

۱. اینکه قید اثبیت (با هم بودن حکم زانی و مانع زکات) در روایت مراد است، یعنی این دو را به قید با هم بودن هیچ کسی تا زمان امام زمان صلی الله علیه و آله اجرا نکرده است، مانع زکاه را تا زمان امام زمان علیه السلام اعدام نکردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام این کار را نکردند ولی اجرای رجم کردند.

۲. اصلا زمان «لا یقضی فیها احد بحکم الله» منصرف از پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام و امام مجتبی علیه السلام است.

و لازم نیست که قرینه‌ی انصراف لفظیه باشد، ممکن است قرینه عقلیه باشد مانند:

(اللهم العن بنی امیه قاطبیه) حال اگر یک نفر خوب در میانشان باشد تخصصا خارج است.

یا مولی به عبدش بگوید که همسایه‌های مرا اکرام کن. اگر یکی مرده یا کافر باشد از حکم مولا خارج است و به حکم عقل تخصیص می خورد. در اینجا هم بگوییم که دو خون منصرف از این دو معصوم است. امام علیه السلام می خواهد به حکومت های بعد از این دو بزرگوار تعریض داشته باشد و می خواهند از حکومت امام زمان علیه السلام که مجری احکام الله است تعریف کند.

روایت می خواهد قضاوت‌هایی که در باره این دو خون اتفاق افتاده است را محکوم کند.

توجیه دوم:

یا حمل کنیم بر اینکه ابو بکر آن‌ها را به خاطر ترک زکات نکشت و از جمله‌ی آن‌ها مالک بن نویره بود که گفتند: ما زکات را به تو نمی دهیم بلکه به کسی که رسول الله او را به عنوان جانشین به مردم در روز غدیر خم معرفی کرد می - دهیم. پس خالد بن ولید را همراه جمعی از انصار برای جنگ با آن‌ها فرستاد و از آن‌ها جماعت کثیری را کشتند و زنان و فرزندانشان را به اسیری گرفتند.

(از سرهای آنها برای طبخ غذا سه پایه درست کردند و از جمله سر مالک ابن نویره بود و خودشان^۱ می گویند که تنه‌ا سری که نسوخته سر مالک بوده است، و همان شب به خانواده مالک تجاوز کردند.

تاریخ را نگاه کنید؛ آیا به خاطر ترک زکات با اینها جنگیدند. آیا اینها مرتد شدند؟ اگر ما بگوییم «ارتد الناس بعد رسول الله الا اربع» بر ما اشکال می کنند باید این وقایع را نگاه کنند که آیا آنها واقعا با مرتدین جنگیدند و یا جنگ آنها با مسلمان - هایی بود که زیر بار سقیفه نرفته و گفتند: ما غدیری هستیم نه سقیفه‌ای.

توجیه سوم:

مراد این است که امام زمان علیه السلام فقط و فقط در این دو مورد به علم خود حکم می کنند و اینکه کسی قبل از امام حکم نکرده است. منظور به علم است (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام به علمشان عمل نکردند بلکه یا به شهادت و یا به اقرار بوده است). همانطور که نسبت به قضایای دیگر هم شهود نمی خواهد (در پرونده‌ها و قضایای دیگر همین روش را دارد) و اختصاص در این روایت برای اهتمام این دو می باشد (یکی مساله فروج است و یکی مسائل مالی است) حاصل اینکه مانع زکات کافر نیست و اگر چه قتال با او جائز است مگر اینکه قاتل به عدم وجوب زکات باشد (منکر زکات بشود) پس در این صورت کفر او ظاهر است مگر اینکه ادعا کند که بر او شبهه شده بود. این توجیه خوب است و طبق آن روایت قابل قبول است.

^۱ قهوس لرجل

ادامه بررسی سند روایت اول

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مَالِكِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِيانِ بْنِ تَعْلَبٍ

سهل بن زیاد: بیان شد که مشکلی نداد.

محمد بن حسن بن شمون:

نظر مرحوم نجاشی:^۱

«ابو جعفر، بغدادی، واقف، ثم غلا، و كان ضعيفا جدا، فاسد المذهب. و اُضيف إليه أحاديث في الوقف، و قيل فيه. فأما من ذكره فإن أبا عبد الله بن عياش حكى عن أبي طالب الأبارى أنه قال: حدثني الحسين بن القاسم بن محمد بن أيوب بن شمون قال: حدثني محمد بن الحسن قال: سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول: من أخبرك أنه مرضني و غسلني و حنطني و كفتني و ألحدني و قبرني و نقض يده من التراب فكذبه. و قال: من سأل عنى قتل حى و الحمد لله. لعن الله من سئل عنى قتل مات و عاش محمد بن الحسن بن شمون مائة و أربع عشرة سنة. و قيل: إنه روى عن ثمانين رجلا من أصحاب أبى عبد الله عليه السلام. و قيل: إنه سمع من أبى الحسن عليه السلام حديثين. و مات محمد بن الحسن سنة ثمان و خمسين و مائتين. و قيل: إن آل الرضا عليه السلام مولانا أبا جعفر و أبا الحسن و أبا محمد عليهم السلام يعولونه و يعولون أربعين نفسا كلهم عياله. و أخبرنا أبو الحسن بن الجندي قال: حدثنا أبو على بن همام قال: حدثنا عبيد الله بن العلاء المنارى عن محمد بن الحسن بن شمون قال: ورد داود الرقى البصرة بعقب اجتياز أبى الحسن موسى عليه السلام بها فى سنة تسع و سبعين و مائة فصارى أبى إليه و سأله عنهما فقال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: سواء على الناصب صلى أم زنى»

ابو جعفر بغدادی و از واقفه بود سپس جزء غلات شد و جدا ضعیف است و مذهب او فاسد است. احادیثی در واقفه بودن دارد، بعد مطالبی را نقل می کند که گفته است: از امام کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: کسی که به تو خبر داد که مرا پرستاری کرده و مرا غسل داده و حنوط کرده و کفن کرده و مرا دفن کرده و خاکهای دستش را تکلده پس او را تکذیب کن. و ابن شمون گفت: اگر کسی از من سوال کرد پس بگو زنده است شکر خدا. خدا لعنت کند کسی از من

^۱ رجل لنجاشی، ص ۳۳۵

سوال کند پس بگوید فوت کرد و محمد بن حسن بن شمون ۱۱۴ سال زندگی کرد. و از ۸۰ نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام روایت دارد. از امام کاظم علیه السلام هم شنیده است و در سال ۲۵۸ (در دوران امام عسکری علیه السلام که هنوز غیبت صغری هم نشده است) فوت شده است. و روایتی را نقل می‌کند امام صادق فرمودند: ناصبی (کسی که با اهل بیت دشمنی دارد) فرقی نمی‌کند نماز بخواند یا زنا بکند.

نظر مرحوم شیخ طوسی: عالی است.

نظر ابن غضائری:

محمد بن الحسن بن شمون، اصله بصری واقع، ثم غلا، ضعیف متهافت، لا یلتفت الیه و لا الی مصنفاته، و سائر ما ینسب الیه. اگر چه مشکل سند روایت حل نمی‌شود، اما به نظر ما این شمون مشکلی ندارد، زیرا:

۱. بعضی روات از باورهایی که امروز جز اعتقادات ما است، دم می‌زنند و به آن اعتقاد داشتند، لذا به آنها بر حسب عالی می‌زنند.

۲. بعید است که ایشان واقفی باشد چون نامه‌هایی برای امام عسکری علیه السلام می‌نویسد، و امام عسکری علیه السلام را قبول داشته است. امام عسکری علیه السلام را مرجع خودش می‌داند و سؤالات حتی جزئیات و بیماری‌ها را از امام سؤال می‌کند. کسی که واقفی است به امام عسکری علیه السلام مراجعه نمی‌کند.

۳. ایشان ۱۴۰ روایت در کتب اربعه دارد یعنی کثرت نقل مشایخ ثلاثه از ایشان، کسی که ضعیف باشد از او ۱۴۰ روایت در کتب اربعه نقل نمی‌شود. (در کتاب کامل الزیارات هم اسمش آمده است که قبلا به این مبنا قائل بودیم ولی الان بر گشتیم.)

۴. نمونه روایات او نشان از اعتقادات شیعی او به ائمه‌ی معصومین علیهم السلام دارد.

۱. مَا رَوَى سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ شَمُونٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَيْهِ علیه السلام أَشْكُو الْفَقْرَ ثُمَّ قُلْتُ فِي نَفْسِي أَلَيْسَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْفَقْرُ مَعَنَا خَيْرٌ مِنَ الْعَنِيِّ مَعَنَا خَيْرٌ مِنَ الْقَتْلِ مَعَنَا خَيْرٌ مِنَ الْحَيَاةِ مَعَ غَيْرِنَا فَرَجَعُ الْجَوَابُ إِنَّ اللَّهَ يُمَحِّصُ أَوْلِيَاءَنَا إِذَا تَكَافَأَتْ ذُنُوبُهُمْ بِالْفَقْرِ وَقَدْ يَعْجُوزُ عَنْ كَثِيرٍ وَهُوَ مِمَّا حَدَّثْتَنِيكَ فَسَكَ الْفَقْرُ مَعَنَا خَيْرٌ مِنَ الْعَنِيِّ مَعَ غَيْرِنَا وَنَحْنُ كَهْفٌ لِمَنْ اتَّجَأَ إِلَيْنَا وَ نُورٌ لِمَنْ اسْتَضَاءَنَا وَ عَصْمَةٌ لِمَنْ اعْتَصَمَ بِنَا مِنْ أَحِبَّنَا كَانَ مَعَنَا فِي السَّمَاءِ الْأَعْلَى وَ مَنْ أَنْحَرَفَ عَنَّا فَاِلَى النَّارِ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام تَشْهَدُونَ عَلَيَّ عِدْوَكُمْ بِالنَّارِ وَلَا تَشْهَدُونَ لَوْلِيكُمْ بِالْحَيَاةِ مَا يَمْنَعُكُمْ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا الضَّعْفُ.^۱

^۱ الخراج والجرائح ج ۲، ص ۲۳۹

برای امام عسگری نامه نوشتیم و به او در مورد فقرم شکایت کردم، و با خود می‌گفتم که مگر امام صادق علیه السلام فرمودند فقر همراه ما از بی نیازی همراه دشمنان ما بهتر است؟ مرگ در کنار ما بهتر از حیات همراه دشمنان ما است؟

امام علیه السلام جواب دادند: خداوند اولیای ما را با فقر امتحان می‌کند، و اگر گناهانشان زیاد شد در اثر فقر گناهانشان را پاک می‌کند و گاهی از خیلی از آنها می‌گذرد. و از آنچه با خودت حدیث کردی که فقر همراه ما از بی نیازی همراه دشمنان ما بهتر است، ما پناهگاهیم برای کسی که به ما پناه بیورد و نور هستیم برای کسی که بخواهد از ما کسب نور کند و عصمت هستیم برای کسی که به ما پناه آورد و کسی که ما را دوست داشته باشد همراه ما در رتبه های بالای بهشت خواهد بود و کسانی که از ما فاصله گرفتند پس به سمت جهنم هستند و ابو عبد الله علیه السلام فرمودند: می‌گویید که دشمنان اهل بیت جهنمی هستند و نمی‌گویید که دوستان اهل بیت بهشتی هستند، چه شما را از آن منع می‌کند مگر ضعف.

روایت فوق روایتی است که ایشان نقل می‌کند و گویا معتقد به علم غیب امام است، ائمه علیهم السلام علم غیب دارند اما نه به استقلال بلکه به افاضه خداوند متعال.

۲. لَقِيْتُ مِنْ عِلَّةِ عَيْسَى شِدَّةً فَكَبَيْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ أَسْأَلُهُ أَنْ يَدْعُو لِي فَلَمَّا نَفَذْتَ الْكِتَابَ قُلْتَ فِي نَفْسِي لَيْتَنِي كَبَيْتُ إِلَيْهِ أَنْ يَصِفَ لِي كُحْلًا أَكْحَلَهَا فَوَفَّعَ بَخَطَهُ يَدْعُو لِي سَلَامَتَهَا إِذْ كَانَتْ إِحْدَاهُمَا ذَاهِبَةً وَكَبَّ بَعْدَهُ أَرَدْتُ أَنْ أَصِفَ لَكَ كُحْلًا عَلَيْكَ أَنْ تُصَيِّرَ مَعَ الْإِيمَانِ كَافُورًا وَتُوتِيَا فَإِنَّهُ يَجُلُو مَا فِيهَا مِنَ الْعِشَاءِ وَبَيْسُ مِنَ الرُّطُوبَةِ قَالَ فَاسْتَعْمَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ فَصَحَّتْ.^۱

برای امام نوشتیم که برای من دعا کند هنگامی که نامه‌ها را فرستادم. گفتم ای کاش نوشته بودم که دوابی برای چشمم بنویسد. جواب نامه آمد در حالیکه برای سلامت من دعا کرده بود و بعد نوشته بود که تو اراده کرده بودی که من دلابری برایت بنویسم. نسخه برایش نوشتند. اومی گوید دارو را استفاده کردم و خوب شدم.

چون این نمونه روایات را نقل می‌کنند به غلو متهم شده است.

در کمال الزیارات روایت «من زار الحسين بکربلا کمن زار الله فی عرشه» از ایشان نقل شده است و چنین روایتی از امام رضا علیه السلام هم نقل شده است. این روایت به معنای این نیست که خدا جسم باشد و در جایی باشد بلکه به معنای اینست

که خدا به زوار امام حسین علیه السلام لطف و عنایت خاصی دارد.

اگر چه مرحوم خوئی در مورد این شمون قبل از برگشت از مینایشان راجع به کمال الزیارات فرمودند: حکم به وثاقت او به جهت قول نجاشی ممکن نیست و حرف نجاشی هم به قول ابن غضائری تأیید شده است، ولی با توجه به کثرت

^۱ منقلب آل‌ابی طالب علیهم السلام (لاین شهر آشوب)، ج ۴، ص ۴۳۵

روایات ایشان و نامه‌هایی که برای امام عسکری علیه السلام می‌نویسد که دلالت بر نفی واقفه بودن ایشان دارد لذا در تضعیف ایشان باید تامل کرد و نمی‌توان روایت او را یکجا رد کرد.

نتیجه اینکه در تضعیف ایشان تامل داریم البته این نظر مله مشکل سندی روایت را حل نمی‌کند.

عبدالله بن عبدالرحمن:

نظر مرحوم خوئی^۱:

قال النجاشی: عبد الله بن عبد الرحمن الأضمر المسمعی بصری، ضعیف غالب لیس بشیء، روی عن مسمع کر دین و غیره له کتاب المزار سمعت ممن رآه، فقال لی هو تخلیط و له کتاب الناسخ و المنسوخ. آخرناه غیر واحد عن أحمد بن محمد بن یحیی، عن سعد، عن محمد بن عیسی بن عبید، عنه.

و قال ابن الغضائری: عبد الله بن عبد الرحمن الأضمر المسمعی. أبو محمد ضعیف مرتفع القول و له کتاب فی الزیارات ما یدل علی خبث عظیم و مذهب متهاافت و کان من کذابه أهل البصرة. روی عن مسمع بن عبد الملک و روی عنه عبد الله بن حماد البصری، کامل الزیارات فی قول رسول الله ص: إن الحسن یقتله أمته من بعده، الحدیث ۲.

أقول: ظاهر کلام النجاشی أنه لیس بشیء أنه ضعیف فی الحدیث فیعارض توثیق ابن قولویه فلا اعتماد علی روایاته.

نجاشی می‌گوید: مسمعی ضعیف و عالی است و ارزشی هم ندارد.

از ابن الغضائری هم نقل شده است که ضعیف و مرتفع القول، و برای او کتابی در زیارات است، که دلالت بر خبثت و بر مذهب متهاافت ایشان است. و از دروغگویان بصره است.

سپس مرحوم خوئی روایت ایشان را از کامل الزیارات نقل می‌کند (ان الحسن یقتله). و می‌فرماید: ظاهر کلام مرحوم نجاشی که می‌گوید «انه لیس بشیء» یعنی در حدیث هم ضعیف است و این با توثیق ابن قولویه (توثیق عام در کامل الزیارات) معارض است نتیجه اینکه اعتمادی بر روایات او نیست.

البته این تعارض قبل از برگشتن مرحوم خوئی از مبنایشان در مورد کامل الزیارات است. بعد که ایشان از مبنای خود در مورد کامل الزیارات برگشتند، دیگر این تضعیف تعارضی ندارد؛ زیرا از نظر نجاشی تضعیف دارد و توثیقی ندارد.

البته ما حرف ابن الغضائری را نمی‌پذیریم. چون معلوم نیست که کتاب از ایشان باشد.

نتیجه اینکه این شخص ضعیف است و شاید مرحوم مجلسی به لحاظ این شخص قائل به تضعیف روایت شده‌اند.

^۱ معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۴۲

بیان علامه‌ی حلی در مورد حکم مانع زکات:

«و أجمع المسلمون كافة على وجوبها في جميع الأعصار، و هي أحد أركان الإسلام الخمسة إذا عرفت هذا، فمن أنكر وجوبها ممن ولد على الفطرة، ونشأ بين المسلمين فهو مرتد يقتل من غير أن يستتاب وإن لم يكن عن فطرة، بل أسلم عقيب كفر استتيب - مع علم وجوبها ثلاثاً فإن تاب وإلا فهو مرتد وجب قتله وإن كان ممن يخفى وجوبها عليه لانه نشأ بالبادية أو كان قريب العهد بالإسلام عرف وجوبها و لم يحكم بكفره. هذا كلامه - رحمه الله - و هو جيد و على ما ذكره من التفصيل تحمل رواية أبان بن تغلب.»^۱

اجماع همه‌ی مسلمین (شیعه و سنی) در همه دوره‌ها بر وجوب زکات بوده است، و آن یکی از ارکان پنجگانه اسلام است، هنگامی که این معنا را شناختی، پس کسی که علی الفطره مسلمان بوده و در بین مسلمانان رشد نموده، وجوب زکات را که مورد اجماع مسلمین است انکار کند، مرتد است و کشته می‌شود. و نوبت به توبه دادنش نمی‌رسد. اما اگر مرتد فطری نبوده از اول کافر بود بعد مسلمان شد و بعد منکر شد در صورتی که علم به وجوب زکات داشته باشد، سه روز او را توبه می‌دهند. اگر توبه کرده چیزی بر او نیست اما اگر توبه نکرد پس او مرتد است و قتل او واجب است و اگر کسی باشد که حکم بر او مخفی مانده چون در صحرا بزرگ شده یا تازه مسلمان است، اعدامش نمی‌کنند برای او توضیح می‌دهند و حکم به کفرش نمی‌شود.

این بیان مرحوم علامه حلی رحمته الله بسیار متین است و روایت ابان بن تغلب را بر تفصیل ایشان حمل می‌کنیم. علامه مجلسی می‌فرماید: روایت اعدام مانع زکات را باید بر تفصیل علامه حلی (صورت اول یا صورت دوم بعد از استتبابه)، حمل کنیم.

در هر حال این روایت قابل توجیه است ولی اگر از عهده توجیه بر نیامدیم، گوئیم روایت مشکل سندی دارد.

روایت دوم

الف) متن روایت

^۱ تذکره الفقهاء ج ۵ ص ۷

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْرَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعُلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عِمْرَانَ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَأَبِي الْحَسَنِ عليهما السلام قَالَا لَوْ قَدَّ قَلَمُ الْقَائِمِ لَحَكَمَ بِثَلَاثٍ لَمْ يَحْكَمْ بِهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ يَقْتُلُ الشَّيْخَ الرَّزَائِيَّ وَيَقْتُلُ مَنَعَ الزَّكَاةَ وَيُورِثُ الْأَخَ أَخَاهُ فِي الْأَطْلَلَةِ^۱

فرمودند: وقتی که امام زمان علیه السلام قیام کرد، سه حکم می فرماید که قبل از امام زمان علیه السلام احدی این حکم را انجام نداده است بزرگسال مسن زانی را می کشد و مانع زکات را می کشد و کسانی که خدولند در عالم ذر بینشان اخوت قرار داده است در این عالم در دوران امام زمان رحمتهما السلام از همدیگر ارث می برند.

آیا حکم زنا همیشه اعدام است؟

شهید اول در لمعه و شارح لمعه، هشت حکم برای زنا مطرح می فرماید، اینطور نیست که فقط حکم زنا اعدام باشد گاهی سنگسار، گاهی شلاق، گاهی شلاق و تبعید و گاهی گردن زدن است. در این روایت می فرماید بزرگسالی که زنا کند - اطلاق لفظی است یعنی هر قسم آن که باشد حتی اگر این بزرگسال مجرد باشد و محصن هم نباشد - حکمش اعدام است، در حالی که طبق فقهی که از آل محمد علیهم السلام به ما رسیده است، حکم زنا همیشه اعدام نیست.

(ب) بررسی سند روایت

مرحوم صدوق این روایت را در کتاب «من لایحضره الفقیه» نقل نکردند شاید به این جهت که: در مقدمه‌ی این کتاب فرموده است: "هر آنچه در «من لایحضره الفقیه» می آورم بین من و خدایم حجت است و بر اساس آن فتوی می دهم" و چون این روایت از جهت اعتبار در رده آن روایات که در فقیه آورده نمی باشد لذا این روایت را نیابوده است و یا از این جهت که: حکم شرعی از آن در دوران غیبت استفاده نمی شود.

به نظر ما جهت عدم نقل ایشان همین دلیل دوم باشد، ایشان معمولاً روایات فقهی را می آورد و از این روایت حکم فقهی در دوران غیبت استفاده نمی شود. بلکه از قوانینی است که امام زمان علیه السلام در عصر حضور اجرا خواهند کرد.

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْرَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعُلَوِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عِمْرَانَ الْبَرْقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْرَةَ.

حَمْرَةُ بْنُ الْقَاسِمِ الْعُلَوِيُّ: ایشان ثقة بوده و شخصیت بزرگی است.^۲

محمد بن علی همدانی:

^۱ الخصال ج ۱، ص ۱۶۹ - اثبات الهداة ج ۳ ص ۴۹۵

^۲ تنقیح المقال ج ۲۴ ص ۲۵۸

گفته‌اند ایشان با محمد بن علی بن ابراهیم متحد است که اگر این باشد کسی توثیقش نکرده است. مرحوم خوئی فرموده است: محتمل است محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر باشد. یعنی از احفاد امام موسی کاظم علیه السلام است و از واقفه می‌باشد.

اگر وثاقت داشته باشد مشکلی ندارد ولی توثیق هم نشده است. پس این شخص از کسانی است که مشکل دارد، چون توثیق ندارد.

علی بن ابی حمزه بطائی:

اظهار نظر در مورد ایشان طبق مبانی فرق می‌کند. او از سران واقفه است. برای همین او را تضعیف کرده‌اند ولی به نظر ما مشکل اعتقادی او با صدوق بودن و وثاقت منافات ندارد. ایشان در کتب اربعه بیش از ۵۰۰ روایت دارد و یک چنین کسی که اکثر حدیث در کتب اربعه دارد، بعید است که وثاقت نداشته باشد. پس مشکل سندی به لحاظ ایشان نیست، بلکه از جهت همدانی می‌باشد.

ج) دلالت روایت

در مورد اعدام شیخ زانی جای بحث است، چون به صورت مطلق بیان شده و شامل غیر محصن هم می‌شود به خلاف روایت قبل که در آن حکم سنگسار را برای زانی محصن بیان می‌کرد که الآن نیز چنین است. و اگر گفته شود حکومت‌ها هم اجرا کردند گوئیم آنها به حق نبوده و در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام هم گوئیم که روایت از معصومین علیهم السلام منصرف است.

نسبت به مانع زکات هم بیان کردیم که روایت را بر طبق همان بیان علامه حلی تفسیر می‌کنیم، مانع زکات یعنی کسی که منکر است و کسی هم که منکر است، مرتد است و حکمش اعدام است.

ارث بردن کسانی که در عالم ذر برادر بوده‌اند از یکدیگر:

اما در مورد ارث بردن برادران در عالم ذر در این دنیاه حداقل سه روایت داریم که امام زمان علیه السلام حکم به ارث بردن کسانی که در عالم ذر با هم نسبت برادری داشتند، می‌کند.

دو روایت دیگر در مورد ارث بردن برادران عالم ذر:

۱. در ذیل آیه‌ی ۱۰۱ سوره‌ی مومنون آمده است:

وَأَخْرَجْنَا أَبَا الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدَانُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ جَهْمِ بْنِ أَبِي جَهْمَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ (تَبَارَكَ وَتَعَالَى) خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَبْدَانِ بِالْفَنَى عَامٍ، ثُمَّ خَلَقَ الْأَبْدَانَ بَعْدَ ذَلِكَ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا فِي

السَّمَاءَ تَعَارَفَ فِي الْأَرْضِ، وَمَا تَتَاكَرَّ مِنْهَا فِي السَّمَاءِ تَتَاكَرَّرَ فِي الْأَرْضِ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَثَ الْأَخَ فِي الدِّينِ، وَلَمْ يُورَثِ الْأَخَ فِي الْوَالِدَةِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) فِي كِتَابِهِ: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، فَإِذَا فَتِحَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ^١

خداوند دوهزار سال قبل از اینکه بدن‌ها را خلق کند این ارواح را خلق کرده پس از خلق ارواح ابدان را خلق کرده (این ارواح با هم انس و رفت و آمد داشتند)؛ آنهایی که در آسمان‌ها همدیگر را می‌شناختند در زمین هم همدیگر را می‌شناسند و کسانی که در آسمانها با هم رابطه‌ای نداشته‌اند در زمین هم ارتباطی ندارند. وقتی که امام زمان علیه السلام قیام کننده (قانون ارث تغییر می‌کند) برادران دینی از هم ارث می‌برند (این اشاره به عالم ارواح دارد البته تصریح ندارد ولی با قرائن معلوم می‌شود که مراد کسانی است که در آن عالم اخوت داشتند در این عالم از همدیگر ارث می‌برند) و برادران در ولادت برادرانی که از یک پدر و مادرند) از همدیگر ارث نمی‌برند و این قول خداوند در کتابش است که فرمود: پس آنگاه که در صور دمیده شود [دیگر] میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد و از [حال] یکدیگر نمی‌پرسند.

٢. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى آخَى بَيْنَ الْأَرْوَاحِ فِي الْأُظْلَةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَجْسَادَ بِالْقَلْبِ عَامٍ فَلَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَ الْأَخِ الَّذِي آخَى بَيْنَهُمَا فِي الْأُظْلَةِ وَلَمْ يُورَثِ الْأَخَ فِي الْوَالِدَةِ.^٢

امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند عز و جل در عالم ارواح اخوت بین ارواح قرار داده دو هزار سال قبل از اینکه این اجساد را خلق کند پس اگر قائم ما اهل بیت علیهم السلام قیام کند، برادر از برادری که بین آن‌ها در عالم ارواح پیوند برادری بوده، ارث می‌برد و برادر در ولادت ارث نمی‌برد.

^١ دلائل الإلمنة (ط - الحديثية)، ص ٤٨٤ - معجم احاديث الامام المهدي ج ٧ ص ٣٨٧

^٢ من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٣٥٢

روایت اول از بحث تغییر قانون ارث از امام صادق علیه السلام از کتاب خصال بوده که مشکل سندی دارد. روایت دوم را مرحوم طبری املی در کتاب خود نقل می‌فرماید. این روایت صراحت به برادران در عالم ذر و اشباح ندارد اما از اینکه ارث در ولادت را نفی می‌کند - یعنی وضع و قانون موجود را نفی می‌کند - می‌توان از آن استفاده کرد.

منابع روایت جهنم بن ابی جهمه:

۱. دلایل الامامة، ص ۲۶۰
۲. البرهان، مرحوم بحرانی، ج ۳، ص ۱۲۰
۳. المهجته فی ما نزل فی الحجته، ص ۱۴۶
۴. الشیعة و الرجعة، ج ۱ ص ۴۰۲
۵. معجم احادیث الامام المهدي علیه السلام، ج ۷ ص ۳۸۷

بررسی سند روایت جهنم بن ابی جهمه:

وَأَخْبَرَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ ابْنِ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدَانُ بْنُ مُسْلِمٍ، عَنْ جُهْمِ بْنِ أَبِي جَهْمَةَ قَالَ:

ابو الحسين (محمد بن هارون تلعبیری):

ایشان از مشایخ آقای طبری است، ما توثیق خاصی را جز ترجم مرحوم نجاشی، نیافتیم.^۱ البته ایشان جزء مشایخ نجاشی است و مشایخ بلاواسطه نجاشی همه تقه هستند. پس ابو الحسین مشکلی ندارد.

ابییه (یعنی هارون): ایشان تقه است.^۲

ابن همام:

ایشان غیر مسلمان بوده و بعد مسلمان شده و خانواده‌گی پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام شدند.

نظر مرحوم نجاشی:^۳

^۱ معجم رجال الحديث، ج ۱۷ ص ۳۱۸

^۲ معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۳۳۵

^۳ رجل نجاشی، ص ۳۷۹

شیخ أصحابنا و متقدمهم له منزلة عظيمة كثير الحديث.

استاد اساتید است و از همه جلوتر است، شخصیت بزرگی است و احادیث بسیاری نقل می‌کند

سعدان بن مسلم:

تنها چیزی که نسبت به ایشان از قداما نقل شده است، کلام مرحوم شیخ الطائفة است: ^۱ «له اصل و اخیرنا به جماعة» او صاحب اصل است و عدای این اصل را برای من نقل کرده‌اند.

آیا صاحب اصل بودن موجب توثیق است یا نه؟ باید گفت ممکن است که بعضی این مبنا را قبول داشته باشند ولی به نظر ما اصل داشتن دلالتی بر تقه بودن ندارد.

و طریق داشتن شیخ طوسی به ایشان هم نمی‌تواند دلیل برای وثقت او باشد البته ممکن است که حدیثش محفوظ به قرائن باشد و قرائن موجب اطمینان به صدور حدیث باشد.

مرحوم نجاشی هم ایشان را توثیق نمی‌کند و فقط می‌فرماید: او از امام صادق و امام کاظم علیهما السلام روایت نقل کرده و عمر طولانی داشته است و کتاب او را نقل می‌کند.

مرحوم ابن داود هم در قسم اول کتابشان ایشان را نقل می‌کند. ۲

ولی علامه حلی ایشان را نقل نمی‌کند.

نظر مرحوم سبزواری:

و فی موضع من الذخيرة إنه: ضعيف. و فی موضع آخر منه: أنه غير موثق فی کتب الرجال، لکن له أصل و یرويه جماعة من الثقات، منهم: صفوان بن يحيى. انتهى. و ظاهر هذه العبارة الميل إلى العمل بخبره. ^۳

مرحوم سبزواری در الذخیره در یک جا تصریح می‌کند که ایشان تضعیف شده است البته ما کسی که ایشان را تضعیف کرده باشد، نیافتیم. اما در جای دیگر بیان می‌کند: در کتب رجال توثیق نشده است و همین طور هم هست، توثیق نشده است و این معنا اعم از این است که تضعیف شده باشد. ^۴

و می‌فرماید: ایشان اصل دارد که جمعی از ثقات آن را نقل کردند که از جمله‌ی آن‌ها صفوان بن یحیی است.

از این عبارت صاحب ذخیره استفاده می‌شود که ایشان به عمل کردن به روایات سعدان تمایل دارد، و او و کتابش را معتبر می‌داند.

۱- نوبت ۲۲۶

۲- اول ابن داود ص ۱۷۱

۳- تصحیح فی غلیظ ج ۳ ص ۵۲

۴- بی‌جهت است چون در روایت جعل است.

نظر مرحوم میرداماد^۱:

و قال السيّد الداماد: سعدان بن مسلم، شيخ كبير القدر، جليل المنزلة، له أصل، رواه عنه جماعة من الثقات والأعيان، كصفوان بن يحيى وغيره ممّا هو معدود في الفهرست. انتهى.

سعدان بن مسلم شيخ درای جایگاه بزرگ و منزلت جلیل است، برای او اصلی است که جماعتی از ثقات و بزرگان مانند صفوان بن يحيى و غیر او نقل کردند.

این حرف متأخر متأخرین است که حدسیات است. متأخر متأخرین خیلی به ایشان بها می دهند. مرحوم وحید بهبهانی نیز همین نظر را دارند و مرحوم مامقانی هم می پذیرد.

نظر مرحوم وحید بهبهانی^۲:

و قال المولى الوحيد (رحمه الله) - و نعم ما قال -: إن في رواية هؤلاء الأعاضم عنه شهادة على كونه ثقة، سيما و فهم صفوان و يشهد عليه أيضا رواية ابن أبي عمير عنه، و أن القميين رووا روايته سيما أحمد بن محمد بن عيسى، و ابن الوليد منهم، و أن الأصحاب - حتى المتأخرين - ربما يرجحون روايته على رواية الثقة الجليل، بل و على رواياتهم منه في ترويح البكرة الرشيدة بغير إذن أبيها، و الأعاضم غير المذكورين أيضا رووا عنه مثل: الحسن بن محبوب، و محمد بن علي بن محبوب، و يونس بن عبد الرحمن .. و غيرهم. و يؤيده أنه كثير الرواية، و أن رواياته أكثرها^۳ مقبولة مفتى بها، و كتابه يرويه جماعة، و أنه صاحب أصل، و أن للصدق إليه طريقا، و هو في طريقه إلى جهنم بن جهنم. انتهى.

خوب فرمودند: بدرستی که روایت نقل کردن بزرگان از او، دلیل بر وثاقت او است به خصوص که در بین آنها صفوان است و همچنین نقل روایت ابن ابی عمیر و اینکه قمی ها روایات او را نقل می کردند، شهادت بر وثاقت او است و اصحاب حتی متأخرین روایت او را بر روایت ثقةی جلیل ترجیح می دهند و مقدم می کنند. و بزرگان دیگری که از ایشان روایت نقل کردند که آنها را ذکر نکردیم، و وثاقت ایشان را تأیید می کند: کثیر الروایة بودن او و اینکه اکثر روایات او مقبول بوده و طبق آن فتوا دادند و کتاب او که جماعتی آن را نقل کردند و اینکه او صاحب اصل است و اینکه صدوق به ایشان طریق دارد.

^۱ التعلیقه علی اصول لکفی، ص ۳۶۴

^۲ تنقیح لمقل ج ۳۱، ص ۴۴

^۳ لم تزد فی الصدق کلمة: آکرها.

نظر مرحوم مامقانی:

و ما ذكره موجّه متین، فإنّ من تأمّل فی ذلك كلّه و أنصف، حصل له من مجموع ما ذكره الاطمینان بوثاقه الرجل، و حیث إنّ كونه امامیا لا شبهة فیہ، یكون حدیثه من الصحیح، و إن آیت إلی الجمود علی لفظ (ثقة)، فسّمه حسنا معتمدا كالصحيح.

كلام ایشان متین است و کسی که در همه‌ی آنچه بیان کردند، تأمل کند و به دیده انصاف بنگرد، برای او از همه‌ی آنچه ایشان ذکر کردند، اطمینان به وثاقت ایشان حاصل می‌شود و از آنجائی که ایشان امامی بودند، شکی نیست که حدیث او از احادیث صحیح است و اگر جمود بر لفظ ثقة باشد، حداقل حدیث او به منزله حسن مورد اعتماد است که به منزله صحیح است.

روایت قمی‌ها اهمیت دارد چون آن‌ها هر روایتی را نمی‌پذیرند، لذا از نقل آن‌ها کشف می‌کنیم که این شخص معتبر و ثقة است، مخصوصا در بین قمی‌ها احمد بن محمد بن عیسی و ابن ولید هستند، که نقل آن‌ها از ایشان دلالت بر اعتبار و وثاقت او دارد. ایشان روایت نقل می‌کند که در باکره رشیده اذن پدر شرط نیست و این را مقدم می‌کند.

روایات اعظم از ایشان اگر دلیل نباشد همراه عدم تضعیف، مؤیدی قوی بر روایات شخص است.

نظر فرزند مرحوم مامقانی:

من احاط بما نقله المؤلف، و الحقّه فی ذیل الترجمة و تأمل فی اکثره الكثير من ثقاة الرواة الذین رووا عنه و روی عنهم، یحصل له الوثوق و الاطمینان بوثاقه المترجم و مع التزل عنها فلا محیص عده فی اعلی مراتب الحسن، فعليه تعد رواياته حسنا كالصحيحه

کسی که به آنچه که مولف نقل کردند، احاطه داشته باشد و ملحق کند او را در ذیل ترجمه و تأمل کند در کثرت ثقاتی که از او روایت نقل کردند و او از آن‌ها روایت نقل کرده است، برای او اطمینان به وثاقت مترجم حاصل می‌شود و در صورت تزل از وثاقت چاره‌ای نیست جز اینکه او را در اعلی مراتب حسن بشماریم، پس روایات او حسن مانند صحیح است.

به نظر ما هم اگر سعدان را موثق ندانیم لا اقل حسن است.

جَهْمُ بْنُ أَبِي جَهْمَةَ (جرهم بن ابی جهنه)

ایشان مهمل است. (در کتب رجالی متعرض او نشده‌اند)

فرزند مرحوم مامقانی به این معنی اشاره دارد که او مهمل است.^۱

^۱ تنقیح المقل، ج ۴ ص ۳۴۶

مرحوم نمازی تصریح می کند: ^۱ لم يذكره یعنی در سه کتاب تنقیح المقال، معجم مرحوم خوئی و جامع الرواة نام ایشان نیامده و اگر در این سه کتاب نیامده باشد، در هیچ کتابی نیامده است.

پس مشکل سند روایت جهم بن ابی جهمه است که هیچ توثیقی نسبت به او وجود ندارد پس اگر توانستیم مشکل سندی روایت را به طرق دیگر مانند طریق قوت متن و یا قرائن حل کنیم، نوبت به توجیه روایت می‌رسد و الا روایت مشکل سندی دارد.

بررسی منبع روایت جهم بن ابی جهمة:

منبع اصلی و تنها منبع این روایت کتاب دلائل الامامة است. در مورد کتاب دلائل الامامة بحث است که آیا این کتاب از مرحوم طبری امامی است یا از شخص دیگری است، البته معروف و مشهور این است که کتاب از خود مرحوم طبری امامی است.

مرحوم آغا بزرگ تهرانی می‌فرماید:^۲

بطلان ما زعمه بعض: من أن دلائل الإمامة من موضوعات القرن السابع، و إنما وضعه بعض الغلاة و نسبة إلى محمد بن جرير، و إنه لقصوره في فن التاريخ و الرجال رتب أسانيد روايات الكتاب بحيث يصير المؤلف - محمد بن جرير - في بعض الأسانيد من رجال القرن الخامس و في بعضها من القرن الرابع و في بعضها في القرن الثالث. و ذلك لشهادة متن الكتاب أنه من تأليفات أوائل القرن الخامس، و كان قد بقي في زوايا الخمول حتى وصلت نسخته التامة إلى السيد ابن طائوس في القرن السابع، فعرف قدره و استخراج منه أنواع رواياته و أدرجها في تصانيفه، و من المؤسف أن بعد عصر ابن طائوس ضاعت تلك النسخة التامة، كما ضاعت عنا كثير من الكتب التي كانت مصادر لتأليفات ابن طائوس، و هي في هذا الحكم سواء، و منها الدعاء و الزيارة لمحمد بن علي الطرازي المذكور في (ص ۱۹۵) و لا طريق لنا إلى إثبات وجود تلك الكتب الا من وجود مضامينها في تصانيف ابن طائوس، خريط صناعة معرفة الكتب.

بطلان آنچه که بعضی گمان کردند که این کتاب جعلی بوده و از جعلیات قرن هفتم است که بعضی از غلات آن را جعل کردند و به محمد بن جریر طبری نسبت داده‌اند. مرحوم آغابزرگ تهرانی با قدرت و تحقیق وارد می‌شود و این زعم را باطل می‌کند، که کسی که این گمان را کرده است، منشأ این را کوتاهی جاعل در فن تاریخ و رجال می‌داند. منشأ شبهه از جایی است که این کتاب در زمان ابن طائوس دست ما افتاده و تا قرن هفتم یا ششم از آن خبری نبوده است. اینکه چرا امثال صاحب فهرست و نجاشی صحبتی از این کتاب نکرده‌اند را آغا بزرگ جواب می‌دهد.

^۱ مستدرکات عمالی، ج ۲ ص ۱۲۴

^۲ الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۸ ص ۲۴۷

دلائل الإمامة أو دلائل الأمة كما أشرنا إليه آنفا). لأبي جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبري الآملي (المازندراني) المتأخر عن محمد بن جرير الطبري الكبير. و المعاصر للشيخ الطوسي (المتوفى ٤٦٠) و التجاشي (المتوفى ٢٤٥٠) و الشاهد على ذلك أمور،

(الأول) روايته في كتابه دلائل الإمامة هنا عن كثير من مشايخهما: (منهم) أبو عبد الله الحسين بن إبراهيم بن علي (عيسى خ ل) المعروف بابن الخياط القمي من مشايخ الشيخ الطوسي. (و منهم) محمد بن هارون بن موسى التلعكبري المتوفى (٣٨٧) الذي يروي التجاشي عنه عن والده التلعكبري، كما يروي الشيخ الطوسي عن أخيه الحسين بن هارون بن موسى عن والده (و منهم) أبو المفضل الشيباني (المتوفى ٣٨٥) الذي أدركه التجاشي أيضا و لكنه امتنع عن الرواية عنه الا بالواسطة لرعاية الاحتياط (و منهم) أبو عبد الله الحسين بن الغضائري.

(و الثاني) روايته عن جمع ممن يروون عن الصدوق أبو جعفر بن بابويه، كما يروي الشيخ و التجاشي عن جمع ممن يروون عن الصدوق أيضا

(و الثالث) أن الشيخ الطوسي و التجاشي و صاحب الدلائل هذا يروون جميعا عن جمع ممن يروون عن التلعكبري. و (الرابع) أنه ألف الدلائل هذا بعد (٤١١) الذي توفي فيها ابن الغضائري الذي هو شيخهم جميعا، فإنه عند ذكر معجزه صاحب الزمان (ع) (ص ٣٠٠ من المطبوع) قال [قللت هذا الخير من أصل بخط شيخنا أبي عبد الله الحسين بن الغضائري رحمه الله]. فيظهر وفاته قبل النقل عن خطه^١

اسم اين كتاب يا دلائل الامامه يا دلائل الاتمه است. البته مي گويند به دليل اينكه در مورد ائمه ^{عليه السلام} است. بهتر است دلائل الاتمه گفته شود. مؤلف آن محمد بن جرير بن رستم الاملي شيعي (م ٤٦٠) است. او از آمل بوده و از محمد بن جرير طبري عامي (م ٣١٠) متأخر است، و شايد معاصر نجاشي و طوسي باشد. و شواهد بر آن:

١. در اين كتاب بسيار رواياتي است كه نقل مي كند از كساني كه مشايخ نجاشي و طوسي هستند، يعني از اساتيد شيخ طوسي و نجاشي بدون واسطه نقل مي كند يعني معاصر است و آن اساتيد عبارتند از:

ابو عبد الله حسين بن ابراهيم بن علي معروف به ابن خياط قمي از مشايخ شيخ طوسي، محمد بن هارون بن موسى تلعكبري (م ٣٨٧) كه نجاشي از او از پدرش نقل مي كند، شيخ طوسي هم از برادر او از پدرش نقل مي كند، ابو مفضل

^١ الدرعي إلى تصانيفه، ج ٨، ص ٢٢٢

شبیانی (م ۳۸۵) که نجاشی او را درک کرده است لکن از نقل روایت از او امتناع می کند مگر به واسطه، آن هم به جهت رعایت احتیاط، ابو عبد الله حسین بن غضائری

۲. از کسانی نقل می کند که آنها از صدوق نقل می کنند یعنی از شاگردان صدوق بدون واسطه نقل می کند همچنانکه نجاشی و شیخ از شاگردان صدوق بدون واسطه نقل می کند، و این یعنی اینکه با هم معاصر هستند.

۳. شیخ طوسی و نجاشی و صاحب دلائل، همه از کسانی نقل می کنند که آنها از تلعهکبری نقل می کنند که باز معاصر بودن را می رساند.

۴. او کتاب دلائل را بعد از ۴۱۱ تألیف کرده است، در همان سالی که ابن غضائری که استاد همه‌ی آنها بوده فوت کرده است، او هنگام نقل معجزه صاحب الزمان می گوید: (این خبر را از اصل به خط استاد ما ابی عبد الله حسین بن غضائری نقل کردم). از این رو ظاهر می شود که وفات او قبل از نقل از خط ابن غضائری می باشد.

ادامه بررسی استناد کتاب دلائل الامامه به طبری:

روایت امام کاظم علیه السلام را جرهم بن ابی جهنه نقل می‌کند که او مجهول است. منبع این روایت تنها کتاب دلائل الامامه مرحوم طبری است که در ارتباط با این مولف و این کتاب چند نظر است.

نظرات پیرامون کتاب دلائل الامامه:

۱: مولف کتاب دلائل الامامه همان مولف کتاب المسترشد است که ترجمه و شرح حالشان را مرحوم طوسی و دیگران مطرح کرده و معاصر شیخ طوسی است. (نظر سید هاشم بحرانی)

۲: ایشان در قرن پنجم بوده در حالی که صاحب المسترشد در قرن چهارم است. هر دو به نام طبری و محمد بن جریر بن رستم هستند اما صاحب المسترشد معاصر طبری صاحب تاریخ بوده است ولی مؤلف دلائل الامامه قرن پنجم و معاصر شیخ طوسی بوده است. (نظر آقا بزرگ تهرانی و مرحوم مامقانی ۱)

۳: دلائل الامامه از جعلیات است و در قرن هفتم وضع شده است. واضع آن هم بعضی از غلات هستند و به این جریر نسبت داده‌اند.

البته مرحوم آقا بزرگ تهرانی این قول را رد می‌کند، می‌فرماید: شخصی که این نظر را دارد به علم تاریخ و علم رجال آشنایی ندارد.

قاتلین به جعل شاید دلیل‌شان این باشد که این کتاب تا مدت‌ها نبوده و اولین کسی که این کتاب را مطرح کرده ابن طاووس (م ۶۶۴) است. البته خود ابن طاووس چنین ادعایی نکردند که این کتاب موضوع باشد. گاهی از آن تعبیر دلائل الاممه و گاهی دلائل الامامه نمودند.

بعضی اشکال می‌کنند: اگر چنین شخصیتی بوده و معاصر شیخ طوسی و نجاشی هم بوده است، چرا این دو بزرگوار از این شخصیت اسمی نیاورده‌اند؟

ایشان در جواب می‌فرماید: 'اگر آن‌ها در مقام استقصاء تام بودند و نیاوردند شاید اشکال قابل پذیرش باشد ولی چنین نیست، چون شخصیت‌های دیگری از اجلا هستند که شیخ طوسی و نجاشی از آنها اسمی نیاورده‌اند مانند: مرحوم کراجکی (م ۴۴۹)، مرحوم سلار بن عبد العزیز دیلمی شاگرد شیخ مفید (م ۴۱۳)، و صاحب کتاب المراسم العلویه، قاضی عبدالعزیز

بن براج شاگرد شریف مرتضی، شیخ محمد بن علی ترازوی صاحب الدعا و الزیارة این افراد کسانی هستند که شیخ منتجب الدین (۵۸۸هـ) در فهرست نقل کرده است.

سپس ایشان به ارزیابی کتاب و بیان چگونگی نقل روایت توسط مرحوم طبری می‌پردازد، می‌فرماید: چند صورت است، گاهی می‌فرماید: اخبرنا و سندی که ذکر می‌کند و مشایخی که نقل می‌کند همان مشایخ نجاشی و یا شیخ طوسی هستند که بیان کننده این مطلب است که هم عصر بوده‌اند. گاهی احادیث مرفوعه را نقل می‌کند و از شخص معینی روایت را نقل می‌کند (مانند: روی جمیل، روی ابراهیم بن هاشم، روی حسین بن علی)، گاهی نیز روایت را با اصطلاح قال الصفوانی، قال المرزبانی و قال ابو جعفر، بیان می‌کند. (ابوجعفر یا همان طبری است که غالباً سفیان بن وکیع

و دیگران از او نقل می‌کنند و یا مراد از ابو جعفر، طبری معاصر امام عسکری علیه السلام است و یا مراد صاحب تاریخ است.)^۱ به هر حال کتاب اعتبار خود را دارد و مولف نیز اعتبار خود را دارد؛ مخصوصاً سیدهاشم بحرانی که از متاخرین است از او بسیار تجلیل می‌کند. مولف کتاب محمد بن جریر بن رستم طبری است که در قرن پنجم بوده است و معاصر شیخ طوسی و نجاشی بوده است، مشایخ او هم اساتید این بزرگواران هستند و ایشان هم غیر از صاحب المسترشد است و ادعایی هم که بعضی کردند که کتاب موضوع است و وضعش از غلات است، ادعای نادرستی است. اما اینکه گفته شد که این کتاب زمان سید بن طاووس پیدا شده، گوئیم که ایشان کتابخانه بزرگی داشتند، کتاب‌های خطی پیدا شده است و ایشان فرمودند که نویسنده آن طبری است؛ اما اینکه گفته شد که چرا شیخ طوسی و نجاشی نقل نکردند، گوئیم نقل اعم از این است که شخص معتبر نباشد.

البته مشکل سند روایت به راوی آخر باقی می‌ماند.

روایت سوم:

الف) متن روایت

قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى آخَى بَيْنَ الْأَرْوَاحِ فِي الْأُظْلَمَةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَجْسَادَ بِالْفِيءِ عَامٍ فَلَوْ قَدَّ قَامَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَ الْأَخِ الَّذِي آخَى بَيْنَهُمَا فِي الْأُظْلَمَةِ وَلَمْ يُوْرَثِ الْأَخَ فِي الْوَالِدَةِ^۱

امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند عز و جل در عالم ارواح اخوت بین ارواح قرار داد، دو هزار سال قبل از اینکه این اجساد را خلق کند پس اگر قائم ما اهل بیت علیهم السلام قیام کند، برادر از برادری که بین آن‌ها در عالم ارواح پیوند برادری بوده، ارث می‌برد و برادر در ولادت ارث نمی‌برد.

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۵۲

ب) منابع روایت

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۲

۲. الهدایه الکبری، حصینی، ص ۶۴

۳. مختصر البصائر، ص ۳۹۶

۴. روضه المتقین، ج ۱۱، ص ۴۱۵

۵. بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۴۹

۶. الوافی، ج ۲۵، ص ۹۵۷

این روایت را هر کسی که نقل کرده است بیانی ندارد البته مرحوم مجلسی بیانات مشروحی را در ارتباط با عالم ذر دارد و روایات عالم ذر را زیر سوال می برد.

مرحوم صدوق در نقل این روایت سند بیان نکرده است. البته به دلیل وجود مشیخه در آخر کتاب، توقع نقل سند در کتاب شریف فقیه نیست و همان اسم راوی و یا صاحب کتاب کفایت می کند، مثلاً وقتی که می گویند: عن یونس بن عبدالرحمان، در آخر مشیخه می گویند: و ما روینته عن یونس بن عبد الرحمان فهو. وطریقش را به او بیان می کند. اما در این روایت اسمی از راوی نمی برد، روایت مرسله است و روایت را به امام صادق علیه السلام نسبت می دهد.

در مراسیل صدوق بحث است که آیا معتبر است یا نه؟ و آیا صدوق کمتر از ابن ابی عمیر است، که علی المبنی مراسیل او را قبول می کنیم؟ مرحوم تفرشی، بحر العلوم، بهاء الدین عاملی و داماد بیاناتی دارند و گویا می خواهند مراسیل صدوق را بپذیرند ولی شاید پذیرفتن مراسیل ایشان جای تأمل داشته باشد.

مرحوم تفرشی می فرماید:

الاعتماد علی مراسیله ینبغی ان لا یقرض عن الاعتماد علی مسانیده حیث حکم بصحة الكل، و قد قیل فی ترجیح المرسل: ان قول العدل: قال رسول الله صلی الله علیه و آله یشرع باذعانه بمضمون الخبر، بخلاف ما لو قال: حدثنی فلان.

اعتماد بر مراسیل صدوق شایسته است که دست کمی از اعتماد بر مسانیده او نداشته باشد، چون حکم به صحت همه - ی روایات کرده است. ایشان در مقدمه فرموده است که هر چه می آورم بین من و خدای من حجت است.

بعضی گفته اند: مراسیل ایشان ترجیح دارد چون اگر شخصیت عادل مانند صدوق بفرماید: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله» این اشعار به این دارد که ایشان بدون تأمل اعتقاد به مضمون خبر دارد به خلاف آن جائی که بفرماید: «حدثنی فلان». منظور ایشان این است که اگر مرحوم صدوق گفت: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله» و یا «حدثنی»، آن «قال رسول الله صلی الله علیه و آله» که صدوق مرسل نقل می کند، از «حدثنی» قوی تر است چون آن را بدون تأمل به معصوم نسبت می دهد.

مرحوم بحر العلوم نیز همین را می‌فرماید^۱

إنّ مراسیل الصدوق فی الفقه کمراسیل ابن عمیر فی الحجیة والاعتبار. و إنّ هذه المزیة من خواص هذا الكتاب. همانا مراسیل صدوق در فقه در حجیت و اعتبار مانند مراسیل ابن عمیر است، این مسئله را نمی‌توان به مراسیل دیگران سرایت داد بلکه به ایشان اختصاص دارد.

شیخ بهاء الدین در شرح فقهیه می‌فرماید:^۲

قال قدس الله روحه: و قال الصادق جعفر بن محمد عليه السلام كل ماء طاهر حتى تعلم انه قدر [أقول:] هذا الحديث كتابه من مراسیل المؤلف عليه السلام و هي كثيرة في هذا الكتاب تريد على ثلث الأحاديث الموردة فيه، و ينبغي أن لا يقصر الاعتماد عليها من الاعتماد على مسانيد من حيث تشريكه بين النوعين؛ من كونه ممّا يفتى به، و يحكم بصحته، و يعتقد أنه حجة بينه و بين الله سبحانه، بل ذهب جماعة من الاصوليين إلى ترجيح مراسيل العدل على مسانيد؛ محتجين بأن قول العدل: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله كذا» يشعر بإذعانه بمضمون الخبر، بخلاف ما لو قال: «حدثني فلان عن فلان أنه قال صلى الله عليه وآله كذا». و قد جعل أصحابنا - قدس الله أرواحهم - مراسيل محمد بن أبي عمير رحمه الله كمسانيد في الاعتماد عليها؛ لما علموا من عادته أنه لا يرسل إلا عن ثقة، فجعل مراسيل المؤلف - طاب ثراه - كمراسيله نظرا إلى ما قدره في صدر الكتاب، جار على نهج الصواب.

این حدیث از مراسیل مولف است و احادیث مرسل در این کتاب زیاد است، شاید بیش از یک سوم فقهیه مراسیل است و شایسته است که اعتماد بر مراسیل صدوق دست کمی از اعتماد بر مسانید او نداشته باشد، چون هر دو نوع آن در حکم به صحت مشترک هستند؛ از آن جهت که طبق این روایات فتوا داده است، و حکم به صحت آن‌ها کرده است، و معتقد بوده که هر چه می‌آورد بین او و خلدوند حجت است.

بعضی گفتند: مراسیلی که یک عدل نقل کرده است از مسانید او بهتر است چون شخص عادلی که بگوید: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله اشعار به این است که اعتقاد دارد (اگر اعتقاد نداشت سند را ذکر می‌کرد که بر عهده‌ی راوی بیفتد) و به تحقیق که علمای ما مراسیل ابن ابی عمیر مانند مسانید او در اعتبار قرار دادند چون می‌دانند که مرسل نقل نمی‌کند مگر از ثقه.

^۱ الفوائد الرجالية (للسيد بحر العلوم)، ج ۳، ص: ۳۰۰

^۲ الحثیة علی کتب من لا یحضره الفقیه، ص ۳۵

مرحوم میرداماد تفصیل می دهد^۱

إذ كان الإرسال بالإسقاط رأساً و الإسناد جزماً، كما لو قال المرسل: قال النبي ﷺ أو قال الإمام علياً ذلك، و ذلك مثل قول الصدوق، عروة الإسلام رضى الله عنه فى الفقيه، قال عليه السلام: «الماء يطهر و لا يطهر إذ مفاده الجزم، أو الظن بصور الحديث عن المعصوم، فيجب أن تكون الوسائط عدولاً فى ظنه، و إلا كان الحكم الجازم بالإسناد هادماً لجلالته و عدالته، بخلاف ما لو التزم العنقته و أهم الوساطة، كقوله: عن رجل، أو عن صاحب لى، أو عن بعض أصحابه مثلاً

به نظر ایشان وسائط باید همه عدل باشند و الا اگر عدل نباشند اگر طرق مشکل داشته باشد و جزماً «عن الصادق» بگوید، خود این جزم محل به عدالت ایشان است.

پس چهار قول بیان شد در تأیید اینکه مراسیل صدوق معتبر است و روایت ارث بردن برادران عالم ذر در این دنیا هم جزء همین مراسیل است. باید طبق مبنا آن را پذیرفت یا رد کرده نه می توان گفت چون مرسل است، آن را کنار بگذاریم و نه می توان گفت که باید آن را قبول کنیم. طبق مبنا مراسیل مشکل دارد ولی اگر شخصی مثل صدوق در مقدمه می گوید: این روایات بین من و خداوند حجت است و از طرفی بیش از یک سوم آن روایات مرسل است، کشف می کنیم که ایشان یقین یا لاقول ظن به این روایات دارد.

در مراسیل صدوق آخرین حرفی که می توان زده این است که ایشان جزم و یا اطمینان به صدور روایت از معصوم پیدا کرده است، لذا حذف سند می کند و با قاطعیت «قال» می گوید. اما آیا جزم ایشان به صدور روایت، اقتضای عدالت راوی را دارد؟

جزم مرحوم صدوق به متن به هیچ وجه ملازم با جزم به وثاقت سند نیست، ممکن است منشأ جزم او قرائن خاصی باشد که از آن قرائن قطع به صدور خبر پیدا کرده است.

ایشان طبق قرائنی به صدور روایت جزم پیدا کرده پس اگر این قرائن برای ما هم جزم آور شده، روایت را می پذیریم ولی اگر جزم آور نشده، پذیرفته نمی شود پس قضیه شخصیه است.

نتیجه: به نظر ما سند روایت سوم که می گوید ارث تغییر می کند، دارای اشکال سندی است.

روایت سوم بحث تغییر قانون ارث را مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه آورده اند که از مراسیل صدوق است و تعبیر «قال الصادق علیه السلام» دارد و بعضی گفته‌اند که این تعبیرات از مرحوم صدوق حکایت از اطمینان و علم به صدور این روایت از امام معصوم را دارد، لذا ایشان سند نقل نمی‌کند و به طور مستقیم به امام نسبت می‌دهد. بالاخره طبق مبنای این علما خیلی از روایات مرسله من لایحضر، اعتبار پیدا می‌کند البته به نظر ما نمی‌توان گفت که مراسیل صدوق مثل مسانید و بلکه بالاتر از آن باشد. ولی به هر جهت این حرف، حرف علمی است و از طرفی این روایت مؤیداتی هم دارد یعنی روایات دیگری هم داریم که این روایت را تأیید کند.

(د) دلالت روایت سوم

ان الله اخى بين الارواح والاطلة: بحث ارواح و عالم ذر پیش می‌آید و اینکه مراد از اظله چیست؟

مرحوم طریحی در مجمع البحرین در این زمینه بحث مشروحی دارد، می‌فرماید:

وكان المراد في الأظلة عالم المجردات فإنها أشياء وليست بأشياء كما في الظل.

قوله ثم بعثهم في الظلال. أى في عالم النذر. و التعبير بعالم النذر و عالم المجردات واحد. و إنما عبر عنه بذلك لأنه شيء لا كالأشياء فكانه لئلا يظن كالأشياء المجرد شيء ليس بشيء، و لما لم تصل أذهان أكثر الناس إلى إدراك الجواهر المجردة عبروا (ع) عن عالم المجردات بالظلال ليفهم الناس قصدهم من ذلك أن موجودات ذلك العالم مجردة عن الكثافة الجسمانية كما أن الظل مجرد عنها. فهو شيء لا كالأشياء المحسوسة الكثيفة.^۱

مراد از اظله عالم مجردات است، چون آن عالم اشیاء است و گویا اشیاء نیست، مثل سایه که هست ولی نیست (به اعتبار این که ظل است برای ذی ظل خودش چیزی نیست، و به اعتبار دیگر خودش بالاخره شیء و وجودی است) قول «بعثهم في الظلال» اشاره به عالم ذر دارد و تعبیر به عالم ذر و عالم مجردات واحد است. از آن تعبیر به ظل کرد چون آن بالاخره چیزی است و بهره‌ای از وجود دارد اما مانند اشیاء دیگر نیست.

چون ذهن بیشتر مردم به درک مجردات نمی‌رسد، از آن به سایه و ظل تعبیر کرده‌اند. تا اینکه مردم بفهمند که موجودات در آن عالم، کثافت جسمانی وجودی که الان از آن برخوردارند را ندارند همانطور که سایه مجرد از کثافت جسمانی است.

^۱ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۱۷

بیان مرحوم مجلسی در مورد عالم ذر:

و أقول أما تشييعه على الصدوق رحمه الله بالقول بسبق الأرواح فسيأتي في كتاب السماء والعالم أخبار مستفيضة في ذلك و لا استبعاد فيه و لم يقر برهان تام على فيه و ما ذكره من أنه لا بد أن يذكر الإنسان تلك الحالة تغير مسلم مع بعد العهد و تخلل حالة الجنينية و الطفولية و غيرهما بينهما و لا استبعاد في أن ينسبه الله تعالى ذلك لكثير من المصالح مع أنا لا نذكر أكثر أحوال الطفولية فأى استبعاد في نسيان ما قبلها و أما القول ببقاء الأرواح فقد قال رحمه الله به في بعضها فأى استبعاد في القول بذلك في جميعها و ما ذكره من الأخبار لا يدل على فناء الأرواح الملهو عنهم بل على عدم إنايتها و تعذيبها و إن كان الطعن على الصدوق في أنه يتضمن كلامه أنه لا يفنى الله الأرواح في وقت من الأوقات فليس كلامه مصرحا بذلك مع أن في إفتائها أيضا كلاما سيأتي في موضعه^١

اما اشكال بر مرحوم صدوق به قول به سبق ارواح پس به زودی در کتاب سما و عالم اخبار مستفيضة ای در این زمينه خواهد آمد و هیچ استبعادی در آن نیست

و بر نفی عالم ذر، نمی توان دلیلی اقامه کرد زیرا ادله و روایاتی داریم که عالم دیگری بوده است، اما اینکه بعضی اشکال کرده اند که اگر قبل از این عالم، در عالم دیگری بودیم، باید آن را به یاد داشته باشیم حال اینکه هیچ کس آن عالم را به یاد ندارد پس این غیر مسلم است، چه تلازمی دارد با توجه به اینکه فاصله زمانی آن زیاد است و بین این دوران و آن دوران، عالم جنینیت و در رحم بودن فاصله انداخته، و استبعادی ندارد که خداوند به خاطر مصالح، بشر را به فراموشی وادار کرده باشد. همانطور که از عالم طفولیت چیزی به یاد نداریم، پس چه استبعادی دارد که قبل آن را فراموش کرده باشیم. ایشان عالم اظله را توضیح می دهند که عالم اظله و عالم ارواح چیست؛ خداوند عز و جل عالمی به نام عالم ارواح داشته و در آن عالم، ارواح را دوهزار سال قبل از بدن آفریده است و در آن عالم بین ارواح اخوت و برادری قرار داده است. لذا اخوت در آن عالم موضوع بعضی از احکام در دوران ظهور امام زمان علیه السلام می شود. و دیگر آن قانون توارثی که باید نسبی باشد ملاک نیست و ملاک آن عالم است.

نتیجه:

این روایت از نظر سند مورد اشکال است چون از مراسیل صدوق بوده و قبول این مراسیل علی المبنی است. لذا اگر گفته شود این روایت در کتابهای شما آمده است گوئیم اگر چه این روایت در کتابهای ما ذکر شده ولی قبول آن علی المبنی است و ما همه ی روایات ذکر شده را نمی پذیریم. و بر فرض قبول روایت، معنای آن این است که امام زمان علیه السلام قانون ارث را تعبیر می دهند و تعبیر قانون ارث با آیات و روایات ظاهرا منافات دارد، منتها اگر خود پیامبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا

^١ بحر الأنوار، ج ٦، ص ٢٥٥

قانون ارث را بی‌ورد و خود پیامبر برای این قانون مدت (تا آمدن فرزند مهدی صلی الله علیه و آله) تعیین کند، اشکال و منافاتی ندارد چون هر دوی آن حکم از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله که از جانب خداوند عز و جل است، می‌باشد.

کسانی که روایت را می‌پذیرند و به مفاد آن ملتزم می‌شوند ممکن است این طور توجیه کنند یا اینکه مانند مرحوم خوبی که فرق می‌گذارند (فی شرح العروة الوثقی، ج ۲۵، ص: ۱۹۸) بین تشریح و تبلیغ، احکام تشریح شده ولی تبلیغ آن منوط به زمان امام زمان علیه السلام است یعنی خود پیامبر صلی الله علیه و آله این حکم را نزد امام به امانت گذاشته تا زمان امام زمان علیه السلام که زمان تبلیغ آن است.

البته ما اصراری بر پذیرش این روایت و مضمون آن نداریم. ولی اگر کسی روایت را بپذیرد توجیه آن چنین است چون سه روایت به این مضمون داریم

دین حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه همان دین اسلام و شریعت پیامبر صلی الله علیه و آله است. و حضرت رسول شریعت را در دوران خود تشریح کرده و تبلیغ آن منوط به زمان ظهور است. پس هر سه روایت پیرامون تعبیر قانون ارث مشکل سندی دارد.

روایت چهارم

الف) متن روایت

حَمْدُوبِيهِ، قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ يَحْيَى الْحَلِيِّ، عَنِ الْمُضَلِّ بْنِ عُمَرَ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ لَوْ قَامَ قَائِمُنَا بَدَأَ بِكُنَائِي الشَّيْعَةَ فَتَنَاهُمْ^۱

شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اگر قائم ما قیام کند، از دروغگویان شیعه شروع می‌کند پس آن‌ها را می‌کشد. احتمالاً در این روایت اضافه اسم فاعل به مفعول است که در این صورت معنای آن این می‌شود: از کسانی که شیعه را خیلی تکذیب می‌کنند یعنی از نواصب شروع می‌کند.

نواصب با تشیع مخالف هستند یعنی با غدیر مخالف‌اند، در ابتدا نظر ما این بود که ابن تیمیه با شیعه مخالف است و نهایتاً با امیرالمومنین علیه السلام مخالف است، دیدم که بزرگان ما مثل مرحوم مظفر در دلائل الصدق، جلد ۵، می‌فرمایند: ابن تیمیه با شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخالف است. کسانی که با شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مخالف هستند، همان یهود و نصارا هستند و امام علیه السلام همان طور که با یهود و نصارا برخورد کنند، با آن‌ها نیز برخورد خواهند کرد.

^۱ رجال لکشی، ص ۲۹۹

در بعضی از کتابهایی که نواصب چاپ می کنند و به دنبال رد تشیع هستند، می گویند که امام زمان علیه السلام با شیعه مخالف است، و حال آنکه امام با کسانی که شیعه را تکذیب می کنند، یعنی نواصب و افراد لجوج و مخالفانند و روایت متعددی هم در قتل نواصب داریم.

وقتی امام زمان علیه السلام ظهور می کند، ملامور به اجرای احکامند و اولین برخوردشان با همین نواصب و افراد لجوج است.

ب) منابع روایت

۱. رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال، النص، ص ۲۹۹

۲. اثبات الهداء، ج ۳، ص ۵۲۱

۳. معجم احادیث الامام المهدي عليه السلام، ج ۵، ص ۱۳۳

ج) بررسی سند روایت

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَيْسَى، عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ يَحْيَى الْحَلْبِيِّ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ

مرحوم کشی:

مرحوم نجاشی می فرماید: ^۱ فهو محمد بن عمر بن عبد العزيز الكشي ابو عمرو كان ثقة، عينا، و روى عن الضعفاء كثيرا و صحب العياشي و أخذ عنه و تخرج عليه و في داره التي كانت مرتعا للشيعة و أهل العلم، له كتاب الرجال كثير العلم، و فيه أغلاط كثيرة. أخبرنا أحمد بن علي بن نوح و غيره، عن جعفر بن محمد، عنه بكتابه.

او از بزرگان ما بود و روایت زیادی از ضعفا نقل می کند. و او همراه عیاشی ^۲ و شاگرد ایشان بوده و فارغ التحصیل مدرسه و خانه عیاشی است. خانه عیاشی محل رفت آمد اهل علم بود، کشی صاحب کتاب رجال است. پس جناب کشی مشکلی ندارد و مشکل او نقل روایت از ضعفا است.

حمدویه (ابن نصیر الشاهی):

ایشان هم ثقة است. و شیخ طوسی او را توثیق کرده است: این شخص بلا اشکال ثقة است. ^۳

^۱ رجال الحاشی، ص ۳۷۲

^۲ عیاشی از علمه بوده و بعد پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام شد و از پدرش اموال زیادی به ارث می برد و همه را برای مکتب اهل بیت علیهم السلام خرج کرد و حتی خله اش حوزه علمیه بود و عدلی در آن مشغول درس و عدلی مشغول استنساخ بودند

^۳ معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۲۵۴ و تنقیح المقل، ج ۲۴، ص ۴۵۱

محمد بن عیسی:

نسبت به روایات ایشان از یونس بحث است و همین مقدار در اشکال به سند روایت کافی است.^۱

یونس بن عبدالرحمان:

ایشان مورد اختلاف است، روایات ملاحه و هم روایات ذامه دارد، اما به نظر ما یونس ابن عبدالرحمان هیچ اشکالی ندارد.

یحییٰ الحلبی:^۲

مراد عمران بن علی است که ثقه و صحیح الحدیث است.

نظر مرحوم نجاشی:^۳

ثقه، ثقه، صحیح الحدیث، له کتاب یرویه جماعة و هذا الكتاب یرویه عدة كثيرة من أصحابنا
مرحوم نجاشی فرموده است: ثقه ثقه یعنی اگر روایت فقط به اعتبار ایشان باشد، صحیح اعلائی است.

مفضل بن عمر:

ایشان مورد بحث و تضعیف شده است ولی به نظر ما ثقه و جلیل است، ایشان علیرغم شخصیت‌هایی مثل زراره، با نسل جوان و با نسل جدید ارتباط فراوانی داشت، و مریدان زیادی داشت.

نظر مرحوم خوئی:

مرحوم خوبی در جلد ۱۸ فرموده است:^۴ ثقه جلیل ولی در ج ۱۷ ایشان را تضعیف می‌کند، شاید نظر ایشان برگشته است.

نتیجه اینکه این روایت از نظر سند اشکال ندارد الا روایت محمد بن عیسی از یونس که در آن تامل است.

^۱ معجم رجال الحدیث، ج ۱۷ ص ۱۱۶

^۲ او تاجر بوده و معمولاً حلب می‌رفته است، تاجر بود و این قدر از او تجلیل می‌شود

^۳ معجم رجال الحدیث، ج ۲۰ ص ۷۲

^۴ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸ ص ۳۰۴

ادامه بررسی سند روایت چهارم

ظاهرا سند این روایت اشکالی ندارد مگر روایت محمد بن عیسی از یونس که محل اشکال است.

ادامه بررسی شخصیت مفضل بن عمر

نقل بعضی از فضلا این است که در سند مفضل بن عمر است و او مورد اشکال است ولی ظاهرا مفضل بن عمر اگر چه روایات متعارضی راجع به ایشان وجود دارد ولی او بی اشکال و معتبر است.

نظر مرحوم خوئی:

والذی یتحصل مما ذکرنا أن نسبة التفویض و الخطایة إلى المفضل بن عمر لم تثبت، فإن ذلک و إن تقدم عن ابن الغضائری إلا أن نسبة الكتاب إليه لم یثبت كما مرت الإشارة إليه غیر مرة و ظاهر کلام الکشی و إن کان أن المفضل کان مستقیما ثم صار خطایا إلا أن هنا لا شاهد علیه. و یؤكد ذلک کلام النجاشی حیث قال: و قیل إنه کان خطایا فإنه یشعر بعدم ارتضائه و أنه قول قائله قائل .

و أما ما تقدم من الروایات الواردة فی ذمه فلا یبعد بما هو ضعیف السند منها، نعم إن ثلاث روایات، منها تامة السند، إلا أنه لا بد من رد علمها إلى أهلها فإنها لا تقاوم ما تقدم من الروایات الكثيرة المتضاربة التي لا یبعد دعوی العلم بصورها من المعصومین إجمالا علی أن فیها ما هو الصحیح سندا، فلا بد من حملها علی ما حملنا علیه ما ورد من الروایات فی ذم زرارة، و محمد بن مسلم و یزید بن معاویة و أضراهم^۱

نسبت تفویض و خطایی بودن و انحراف عقیده به او داده شده است که این را ابن غضائری فرموده است و در انتساب این کتاب به ایشان محل بحث و تامل است. هر چند مرحوم کشی هم به این نکته اشاره کرده است: اعتقاد او درست بود بعد مشکل پیدا کرد اما شاهدهی بر فرمایش مرحوم کشی نداریم و مؤید ما برای اینکه فرمایش کشی بدون دلیل و بدون شاهد است، تعبیر مرحوم نجاشی است که فرموده اند: «قیل انه کان خطایا». از اینکه فرمودند قیل فهمیده می شود که خود نجاشی این قول را نمی پذیرد و این قولی است که قائلی گفته و او نپذیرفته است.

اما در مورد روایاتی که در ارتباط با منمات ایشان وارد شده، روایات ذامه از نظر سند مشکل دارد، مگر سه روایت از روایت ذامه که مشکل سندی نداشته و دلالت بر منمات او می کند اما این سه روایت نمی تواند مقومت کند با آن حجم کثیری

^۱ معجم رجال الخلیف، ج ۱۹، ص ۳۲۸

از روایاتی که در مدح ایشان است و از تضافر این روایات علم پیدا می‌کنیم که این‌ها از امام صادر شده است البته علم اجمالی پیدا می‌شود که از امام صادر شده است و بعضی از این روایات صحیح هم است.

اما سه روایت صحیحی که بر مذمت ایشان وارد شده است، پس چاره‌ای نیست جز اینکه آن‌ها را حمل کنیم بر آنچه حمل کردیم روایات وارده در مذمت زراره و محمد بن مسلم و یزید بن معلویه و مانند آن‌ها. پس مفضل بن عمر ظاهراً مشکلی نداشته باشد.

روایتی در مدح مفضل بن عمر

روایتی از امام صادق علیه السلام در مورد ایشان رسیده است که جزء روایات ملاحه قرار داده شده است هر چند این روایت از

نظر سند مرفوعه است ولی جزء روایات ملاحه است و این روایت خیلی هم مقام مدح ایشان است:

قَالَ نَصْرُ بْنُ الصَّبَّاحِ رَضِعُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، أَنَّ عِدَّةً مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَى الصَّادِقِ عليه السلام قَالُوا إِنَّ الْمُفْضَلَ يُجَالِسُ الشُّطْرَانَ وَأَصْحَابَ الْحَمَامِ وَقَوْمًا يَشْرَبُونَ الشَّرَابَ، فَيَنْبَغِي أَنْ تَكْتَبَ إِلَيْهِ وَتَأْمُرَهُ أَلَّا يُجَالِسَهُمْ، فَكَتَبَ إِلَى الْمُفْضَلِ كِتَابًا وَخَتَمَ وَدَفَعَ إِلَيْهِمْ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَدْفَعُوا الْكِتَابَ مِنْ أَيْدِيهِمْ إِلَى يَدِ الْمُفْضَلِ، فَجَاءُوا بِالْكِتَابِ إِلَى الْمُفْضَلِ، مِنْهُمْ زُرَّارَةٌ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُكَيْرٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَأَبُو بَصِيرٍ وَحَجْرُ بْنُ زَائِدَةَ، وَدَفَعُوا الْكِتَابَ إِلَى الْمُفْضَلِ فَفَكَهُ وَقَرَأَهُ، فَإِذَا فِيهِ بِسْمُ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اشْتَرِ كَذَا وَاشْتَرِ كَذَا، وَلَمْ يَذْكُرْ قَلِيلًا وَلَا كَثِيرًا مِمَّا قَالُوا فِيهِ، فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ دَفَعَهُ إِلَى زُرَّارَةَ وَدَفَعَ زُرَّارَةَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ حَتَّى دَارَ الْكِتَابَ إِلَى الْكَلِّ فَقَالَ الْمُفْضَلُ مَا تَقُولُونَ قَالُوا هَذَا مَا عَظِيمٌ حَتَّى نَنْظُرَ وَنَجْمَعَ وَنَحْمِلَ إِلَيْكَ لَمْ نَذْرِكْ إِلَّا نَزَاكَ بَعْدَ نَنْظُرٍ فِي ذَلِكَ، وَأَرَادُوا الْانْصِرَافَ فَقَالَ الْمُفْضَلُ حَتَّى تَعْدُوا عِنْدِي، فَحَبَسَهُمْ لِعِدَائِهِ وَوَجَّهَ الْمُفْضَلُ إِلَى أَصْحَابِهِ الَّذِينَ سَعَوْا بِهِمْ فَجَاءُوا فَقَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَرَجَعُوا مِنْ عِنْدِهِ وَحَبَسَ الْمُفْضَلُ هَؤُلَاءَ لِيَتَعَدَّوْا، عِنْدَهُ فَرَجَحَ التَّنْبِيَانَ وَحَمَلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى قَدْرِ قُوَّتِهِ أَلْفًا وَالْقَيْنِ وَأَقْلَ وَكَثَرَ، فَحَضَرُوا أَوْ أَحْضَرُوا الْقَيْ دِينَارٍ وَعَشْرَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ قَبْلَ أَنْ يَهْرُغَ هَؤُلَاءِ مِنَ الْعِدَاءِ، فَقَالَ لَهُمُ الْمُفْضَلُ: تَأْمُرُونِي أَنْ أَطْرُدَ هَؤُلَاءِ مِنْ عِنْدِي، تَقْنُونُ أَنْ اللَّهَ تَعَالَى يَحْتَاجُ إِلَى صَلَاتِكُمْ وَصَوْمِكُمْ.^١

از محمد بن سنان نقل شده است که عده‌ای از اهل کوفه به امام صادق علیه السلام نامه‌ای (شکایتی) نوشتند و گفتند: مفضل بن عمر با انسان‌های لایبالی و منحرف و کبوتر بازها و قومی که شراب‌خوارند، مجالست دارد^٢، پس شایسته است که نامه‌ای به ایشان نوشته و امر کنید که با چنین کسانی مجالست نکنند، پس امام علیه السلام نامه‌ای برای او نوشته و آن را مهر کرده و به آن -

^١ رجال الکشی - إختیار معرفة الرجال، ص ٣٢٦

^٢ چنین تهمت هم به پدر علامه زدند که ایشان چون با صوفی‌ها دمخور بوده صوفی بوده است و علامه مجلسی پسر، این مطلب را به شدت رد کرده و توضیح می‌دهند اینکه پدرم با این افراد رفت و آمد دلنشته برای جذب بوده است، ولی وقتی که متوجه شد اینها کسانی نیستند که از لحرف دست بر دلند پدرم از آنها دست برداشت

ها داده و امر کردند که نامه را از دستانتان به دست مفضل برسانید (به آن عمل کنید و به دست مفضل برسانید)، پس با نامه به نزد مفضل آمدند، و در بین آن‌ها زراره، عبد الله بن بکیر، محمد بن مسلم، ابو بصیر و حجر بن زائده بودند، و نامه را به مفضل دادند. او نامه را باز کرد و خواند.

پس در آن نامه چنین بود: بسم الله الرحمن الرحيم فلان چیز و فلان چیز را بخر و فلان چیز را بخر، و در آن از آنچه آن‌ها گفته بودند، ذکری نکردند، پس چون نامه را خواند، آن را به زراره داد و زراره هم به محمد بن مسلم داد تا اینکه نامه بین همگی آن‌ها دست به دست گشت پس مفضل گفت: چه می‌گوئید گفتند: این مبلغ سنگینی است؛ باید فکری کنیم و آن را جمع کنیم و به تو تحویل دهیم. الآن که نمی‌توانیم تا بعد در آن نظر کنیم، و اراده کردند که برگردند مفضل به آنان گفت: تا ظاهر مهمان من باشید! پس آن‌ها را نگه داشت.

و دنبال همان اصحابی فرستاد که او را از مجالست با آنها باز می‌داشتند. آنها آمدند و مفضل نامه‌ی امام صادق علیه السلام را برایشان خواند. آنها رفتند و مفضل شکایت کنندگان را نزد خود برای صرف غذا نگه داشت، دیری نپایید که آن جوانمردان برگشتند و هر کدام بر طبق توان خود آنچه توانسته بوده، آورد. پس قبل از اینکه غذای شکایت کنندگان تمام شود، دو هزار دینار و ده هزار درهم درخواستی جمع کردند و تحویل دادند. مفضل به شکایت کنندگان گفت: اینان کسانی هستند که شما مرا به طرد آنان امر کردید! گمان می‌کنید خداوند به نماز و روزه‌ی شما نیاز دارد!

در اینجا مرحوم مامقانی تعلیقه‌ای دارد:^۱

انظر یرحمک الله تعالی الی اعمال الصادق علیه السلام حکمة عملیة و فهم المفضل مراد المحصوم و اعماله ایضا حکمة عملیة و ذاک انهم لما عابوا علی المفضل مجالسة السفلة و الانزال اراد الامام علیه السلام ان یتین لهم سر تلک المجالسة فکتب الکتاب و ارسله مع الجماعة و کلف المفضل بشراء اشیاء له علیه السلام یتوقف شرائها علی مال خظیر و التقد المفضل الی ان سر رساله علیه السلام الکتاب مع هؤلاء الجماعة مع کفاية واحد لحمل الکتاب ان یتین لهم سر مجالسة الإنزال و الفسقة فکلف الجماعة الحاملین للکتاب بهیئة مال لشراء ما طلبه ابو عبد الله فاعتدروا بان المال خظیر و استهملوا التهیئة فحبسهم للغداء و ارسل خلف السفلة و اراهم کتاب ابی عبد الله علیه السلام فهبوا المال قبل فراغهم من الغداء فاری المفضل الجماعة بفعله ان مجالسة مع هؤلاء انما هو من باب مصاحبة الصیاد للکلب و انه انما تحمّل فضیحة مجالسة هؤلاء لأیصال الصید الی امامه و مراده بقوله تظنون ان الله یحتاج الی صلوتکم و صومکم ان صلوتکم و صومکم لا ترفع حاجة الإمام علیه السلام و..^۲

^۱ تنقیح المقال فی علم الرجال (رحلی)، ج ۳، ص ۳۳۹

^۲ مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال (رحلی)، ج ۳، ص ۳۳۹ [بی تا] - [بی جا]، چاپ: ۱.

نظر کن (خلوند تو را رحمت کند) به اعمال صادق علیه السلام که یک حکمت عملیه است و مفضل هم فهمید که منظور امام چیست (پول نمی خواستند بلکه می خواستند به آن‌ها بفهمانند که این کار مفضل بن عمر و ارتباط او با جوان‌ها صحیح است و آن‌ها را هدایت می‌کند) و چون بر مفضل عیب جوئی کردند، امام اراده کردند که سر این مجالست را برای آنان آشکار کند پس نامه را دست آنان داد و دستور داد به مفضل که چیزی بخرد که خرید آن به مبلغ زیادی متوقف است، مفضل هم متوجه این نکته بود لذا به آن‌ها گفت که نامه را بخواند و از آنان مضمون نامه را بخواهد و آن‌ها عذر خواهی کنند که ما یک چنین پولی نداریم. پس مفضل آن‌ها را برای نهار دعوت کند و در این حین آن جوان‌ها را خبر کند که بیایند و آن جوان‌ها را در جریان مضمون نامه امام قرار دهد و آن‌ها قبل از اینکه منتقدین از نهار فارغ شوند، آن مال را تهیه کنند، پس مفضل با این کار خواست به آنان بفهماند که مجالست او با آن‌ها از باب مجالست صیاد با کلب است و او فضیحت مجالست با آنان را تحمل کرد برای رساندن صید به امام خود و مراد به قول او «گمان می‌کنید خلوند به نماز و روزه‌های شما نیازمند است» این بود که نماز و روزه‌های شما حاجت امام علیه السلام را رفع نمی‌کند و.

علی رغم اینکه مطالبی از کشی و ابن غضائری در مورد مفضل است ولی با توجه به حجم روایات ملاحظه در مورد ایشان و علم اجمالی به صدور این روایات، نمی‌توان به این اقوال اعتماد کرد، لذا طبق این روایات او را موثق و معتبر می‌دانیم و روایات ذمه در مقابل این روایات قابلیت مقاومت را ندارد، لذا روایات ذمه را توجیه می‌کنیم.

پس روایتی که فرمود: هنگامی که امام زمان علیه السلام ظهور می‌کند از تکذیب کنندگان شیعه شروع می‌کند، اگر از نظر سند اشکالی داشته باشد، اشکال آن در مورد مفضل نیست بلکه اشکال آن روایت محمد بن عیسی از یونس است.

(د) دلالت روایت چهارم:

ظاهر روایت این است که امام زمان علیه السلام در عوگویان از شیعه را به قتل می‌رساند ولی احتمال دیگری هم هست که بگوئیم عبارت «کنایه الشیعة» اضافه اسم فاعل به مفعول می‌باشد. در شرح ابن عقیل در بحث اسم فاعل، در ذیل این بیت چنین آمده است:^۱

و قد یضاف ذا الی اسم مرتفع معنی کمحمود المقاصد الورع

در مورد اضافه اسم فاعل به معمول و مفعول سه وجه متصور است:

۱. گاهی قاصر است و فعلش لازم است

۲. گاهی معتدی به واحد است

۳. گاهی متعدی به دوتا است.

^۱ شرح ابن عقیل، ج ۲، ص ۱۲۲

آنجا که متعدی به واحد است می‌فرماید:

يجوز اضافته لمرفوعه ان لم يلتبس فاعله بمفعوله. اگر بین فاعل و مفعول اشتباه نشود، اضافه ایرادی ندارد.

در این روایت هم محتمل است که اضافه اسم فاعل به مفعول باشد، که در این صورت معنا چنین می‌شود: امام علیه السلام از کسانی که عقاید شیعه را تکذیب می‌کنند، شروع می‌کند و حال آنکه عقاید شیعه برگرفته شده از اسلام ناب و از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و از ائمه علیهم السلام است و کسانی که با این عقاید مشکل دارند نواصب هستند. البته ما در روایت داریم که برخورد امام علیه السلام با نواصب چگونه است که یا باید به اسلام برگردند و یا از شهر بیرون رفته و یا جزیه بدهند. مرحوم مجلسی همین جا می‌فرماید: شاید قضیه جزیه در اول قیام باشد و الا از نواصب جزیه گرفته نمی‌شود، یا اینکه اسلام واقعی را قبول کنند یا حکم‌شان قتل است. و در روایت حکم کسی که با امام علی علیه السلام دشمنی کند آمده و مسئله جدیدی نیست که بگوییم امام علیه السلام اجرا می‌کند.

آیا قتل نواصب و کسانی که دشمنی می‌کنند و در دشمنی با امام علی علیه السلام تجاهر می‌کنند، حکمی جدید است؟

نظر عامه نسبت به منتقدین و مخالفین خلفا و صحابه:

در کتب اهل سنت نسبت به مخالفین خلفا و کسانی که به بعضی از صحابه خورده می‌گیرند چنین آمده است:

سرخسی در کتاب اصول خود می‌گوید:

من طعن فيهم فهو ملحد منابذ الاسلام دوائه السيف ان لم يتب.

کسی که برای صحابه نقطه ضعف بتراشد پس او ملحد بوده و از اسلام خارج است و اگر توبه نکند دوایش شمشیر است.

قرطبی می‌گوید:

فمن نقص واحدا منهم او طعن فيهم او طعن عليه في روايته فقد ردّ على ربّ العالمين و اطل شرائع الاسلام.

کسی که یکی از اینها را تنقیص کند و طعن‌های به آن‌ها بزند و حرف اینها را رد کند، حرف خدا را رد کرده است و دین خدا را باطل کرده است.

فاریابی طبق نقل ابن عابدین در رسائل گوید:

کسی که به اولی نلسزا بگوید، پس او کافر است و بر او نماز نمی‌خوانم، گفتم پس چه کار می‌کنید، این که لا اله الا الله می‌گوید، گفت: اگر مُرد دست هم به او نزنید، او را روی چوب بگذارید، تا به قبر وارد شود.

عامه چنین دیدگاهی درباره کسی که نسبت به بعضی از صحابه نظر منفی داشته باشد، دارنده، حال اگر ما گفتیم کسی که امیر المومنین علیه السلام را نعوذ بالله سب کند، حکم او قتل است، حکم جدیدی نیست و حکمی است که در کتب خود عامه نیز می باشد.

نظر علمای شیعه نسبت به نواصب:

مرحوم صدوق می فرماید:

وَمَنْ اسْتَحْلَلَ لِعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَالْخُرُوجَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَقَتْلَهُمْ حُرْمَتٌ مُنَاكَحَتُهُ لَأَنَّ فِيهَا الْإِقْفَاءَ بِالْأَيْدِي إِلَى التَّهْلُكَةِ وَالْجَهَالَ يُؤْهَمُونَ أَنَّ كُلَّ مُخَالَفٍ نَاصِبٌ وَيَسُّ كَذَلِكَ

صدوق می فرماید کسی که لعن امیر المومنین و خروج و قتل مسلمین را حلال بشمارد (همین کاری که امروز تکفیری ها انجام می دهند) نکاح با آنها حرام است چون در آن خود را با دست خود به هلاکت انداختن است، و جهال گمان می کنند که هر مخالف و غیر شیعیان، ناصبی است. در حالیکه این اشتباه است. و اهل سنت ناصبی نیستند چون این اهل سنت امیر المومنین را لعن نمی کنند و خون مسلمین را حلال نمی دانند.

مرحوم محقق حلی می فرماید:

لا يصح نكاح الناصب المعلن بعداوة اهل البيت عليهم السلام

همچنین ایشان در باب صید و ذباحت می فرماید:

«لا يصح ذباجة المعلن بالعداوة لأهل البيت عليهم السلام كالأخارجي و إن أظهر الإسلام» ذبح کسی که دشمنی علنی با اهل

بیت عليهم السلام دارد، باطل بوده مانند خوارج گر چه اظهار اسلام هم داشته باشند.

علامه حلی در کتاب تذکره الفقهاء می فرماید:

الناصب - و هو من يتظاهر بغيضة أحد من الأمة عليهم السلام - نجس. ناصبی کسی است که بغض خود را نسبت به یکی از ائمه

آشار می کند و نجس است.

همچنین در قواعد می فرماید:

لا يحل لو ذبح الناصب و هو المعلن للعداوة لاهل البيت عليهم السلام كالأخارج.

^۱ من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۰۸

^۲ شریع الاسلام، ج ۲، ص ۲۴۴

^۳ شریع الاسلام، ج ۳، ص ۱۸۶

^۴ تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۶۸

ذبیحه ناصبی حلال نیست و او کسی است که دشمنی خود با اهل بیت علیهم السلام را آشکار می کند؛ مانند خوارج
مرحوم شهید می فرماید:^۱

التواصب هم الماعنون بالعداوة لاهل البيت علیهم السلام آشکارا عداوت کنند و یا چیزی بگویند که لازمه آن همین باشد.
ابن تیمیه ناصبی می باشد و نقل حرف های او برای ما سخت است، و او کسی است که (نعوذ بالله) امیر المومنین علیه السلام را
با فرعون مقایسه می کند.
مرحوم شهید می فرماید:^۲

بل متی عرف منه البعض لأهل البيت عليهم السلام فهو ناصبي وإن لم يعلن به، كما تبّه عليه في خبر عبد الله بن سنان. و على
التقديرين فهذا أمر عزيز في المسلمين الآن لا يكاد يتفق إلا نادرا، فلا تعترّب بمن يتوهم غير ذلك.
کسی که بدانیم مبغض اهل بیت است پس او ناصبی است و اگر چه آشکار نکند، همچنان که در خبر عبد الله بن
سنان به آن و بر هر دو فرض الآن ناصبی در بین مسلمانان کم است پس فریب کسانی که غیر این توهم دارند را نخور.
مرحوم اردبیلی می فرماید:^۳

و أما الناصب بمعنى المبغض و العدو لأهل البيت علیهم السلام فهو كافر

امّا ناصبی به معنای کسی است که بغض و دشمنی نسبت به اهل بیت دارد پس او کافر است.

علامه حلی می فرماید:^۴

و الدليل إنّما يهض في الناصب؛ لأنه كافر، و نعى به: من يظهر العداوة و الشنآن لأمير المؤمنين عليه السلام و الأئمة عليهم
السلام من بعده، و ينسبهم إلى ما يقدح في العدالة، كالخوارج و من ضارهم.

ناصر کافر است و او کسی است که نسبت به امیر المومنین و ائمه اطهار دشمنی می کند و چیزهایی که به عدالت
ضرر می زند را به آنها نسبت می دهد مانند خوارج.

مرحوم صدوق می فرماید:^۵

^۱ مسلک ج ۷ ص ۴۲۲

^۲ مسلک الافهام ج ۷ ص ۴۰۴

^۳ مجمع فتاوه، ج ۶ ص ۱۰۱

^۴ منتهی المطلب، ج ۱۳ ص ۱۱۸

^۵ روضة المتقين فی شرح من لایحضر الفقیه، ج ۸ ص ۲۲۰

أن المراد بالناصب من يعتقد جواز حرب الأئمة عليهم السلام و هم الخوارج و كنا غيرهم ممن لا يعتقد برأيهم، لكنهم يعادون الأئمة الذين أوجب الله طاعتهم و ولايتهم و مودتهم و مطلق العامة ليسوا كذلك.

مراد از ناصبی کسی است که اعتقاد به جواز حرب با ائمه دارد^۱ و آن‌ها خوارج هستند و همچنین غیر آن‌ها از کسانی معتقد به نظر آن‌ها نیستند لکن با ائمه دشمنی می‌کنند و مطلق عامه چنین نیستند.

نتیجه:

بر فرض قبول این روایت، اولاً باید آن را به قرینه روایات دیگر بر نواصب حمل کنیم. و از اضافه فاعل به مفعول است، یعنی «الذین یکنبون الشیعه». و ثانیاً حمل بر نواصب می‌کنیم، کسانی که بغض و دشمنی نسبت به اهل بیت دارند و خون آن‌ها را مباح می‌دانند و این حکم ممکن است که اجرا نشده باشد، در دوران امام زامن علیه السلام حکم آن‌ها اجرا می‌شود ولی عامه این حکم را اجرا کردند و فتوی دادند که کسی که با صحابه مشکل داشته باشد خونش هدر است.

^۱ مثل حریز بن عثمان که در حمص بود و روزی ۱۴۰ مرتبه امام علیه السلام را لعن می‌کرد.

روایت پنجم

الف) متن روایت

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السَّنَائِيُّ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الدَّقَاقُ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُكْتَبِ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَوْرَاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ قَالُوا حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ مَهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا سَلِيمَانُ بْنُ حَكِيمٍ عَنْ ثَوْرِ بْنِ بَزِيدٍ عَنْ مَكْحُولٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِمْ رَجُلٌ لَهُ مَقْبَةٌ إِلَّا وَ قَدْ شَرَكْتَهُ فِيهَا وَ فَضَلْتَهُ وَ لِي سَبْعُونَ مَقْبَةً لَمْ يَشْرِكْنِي فِيهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَخْبَرَنِي بِهِنَّ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنْ أَوَّلَ مَقْبَةٍ لِي أَنَّى لَمْ أُشْرِكْ بِاللَّهِ طَرَفَةَ عَيْنٍ وَ لَمْ أَعْبُدِ اللَّاتَ وَ الْعَزَى وَ النَّثَائِيَةَ أَنَّى لَمْ أُشْرَبِ الْخَمْرَ قَطُّ...

وَ أَمَّا الثَّالِثَةُ وَ الْخَمْسُونَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَنْ يَذْهَبَ بِالدُّنْيَا حَتَّى يَقُومَ مِنَ الْقَائِمِ يُقْتَلُ مُبْعِضِينَ وَ لَا يَقْبَلُ الْجَزِيَّةَ وَ يَكْسِرُ الصَّلِيبَ وَ الْأَصْنَامَ وَ يَضَعُ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا وَ يَدْعُو إِلَى أَخْذِ الْمَالِ فَيَقْسِمُهُ بِالسُّوْيَةِ وَ يَعْلِلُ فِي الرَّعِيَّةِ وَ...

مکحول گوید: حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: حافظین اصحاب پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ می دانند که در میان آن‌ها کسی نیست که فضیلتی داشته باشد جز آنکه من با او شریکم و بر او برتری دارم ولی من هفتاد منقبت دارم که هیچ کدام از آنان را در او شرکتی نیست^۲ عرض کردم یا امیر المؤمنین مرا از آنها آگاه کن فرمود:

۱- حتی به مقدار زمان یک چشم بهم زدن هم مشرک به خدا نبودم و لات و عزی را نپرستیدم.

۲- هرگز شراب ننوشیدم.

^۱ الخصال، ج ۲، ص: ۵۷۹

^۲ این پسخ دگرندیشلی است که تاکید می کند فضل صحبه بعد از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فالای و فالای هستند و امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ رتبه چهارم است و می گویند اگر شیعه غیر از این را بگوید غلی است

و اما ویژگی پنجاه و سوم: براستی خدای تبارک و تعالی دنیا را از میان نبرد تا قائم خاندان ما ظهور کند مبغضین و دشمنان ما را بکشد جزیه نپذیرد صلیبها و بتها را بشکند و جنگ جهان را به پایان رساند و اموال را ضبط کند و برابر تقسیم نماید و در میان رعایا به عدالت رفتار کند.

ب) منابع روایت

۱. الخصال، ج ۲، ص ۵۷۹

۲. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۴۳۲

۳. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۹۶

ج) بررسی سند روایت

این روایت نیز به بررسی سندی ندارد، در بحث کلام این مطلب را متعرض شده و بیان کردیم که در دورانی که نقل فضائل امیر المومنین علیه السلام در اثر حاکمیت نواصب، جرم بوده و ناقل تحت تعقیب قرار می گرفته و حتی محکوم به اعدام می شده است، انگیزه‌ای برای جعل حدیث نیست. لذا کشف می شود که احادیثی که در فضائل امیر المومنین علیه السلام نقل شده است مخصوصاً آنهایی که در منابع صحیح است، قابل رد نیست. مرحوم مظفر در دلائل الصدق^۲ این مطلب را آورده و استدلال آن را به زیبایی بیان می کند.

علاوه بر این که راوی این روایت مکحول است که در شرح حال او چنین آمده است:

کان من المبعضین لعلی بن ابی طالب علیه السلام^۳ از کسانی که نسبت به حضرت بغض می ورزید، یک چنین شخصی روایت را نقل می کند و علاوه بر این متن شواهد صدق دارد.

طرقی که ما برای اطمینان به صدور روایت به آن توجه می کنیم، وثاقت راوی، یا اینکه روایت در کتب معتبر مکرر نقل شده باشد، و یا اینکه شهرت فتوایی و عملی مطلق آن باشد، و یا اینکه شواهد متعددی مطلق آن باشد.

اما راجع به این روایت، روایات متعددی داریم که این متن را تأیید می کند؛ لذا نیازی به بررسی و بحث سندی نسبت به این متن نمی باشد.

^۱ خناز بعضی مفسرین دگراندیش نگردد که برای اینکه بار سنگین شرب خمر را از بعضی بردارند می گویند: «ولا تقرب الصلاة و لثم سکری» زلت فی علی علیه السلام و

للم علی علیه السلام را متهم می کنند.

^۲ جلد ۴

^۳ قلموس الرجل، ج ۱۰ ص ۲۳۵

۵) دلالت روایت

اشکال:

ظاهر متن این روایت این است که امام زمان علیه السلام از اهل کتاب جزیه نمی‌پذیرد، و این خلاف آیه شریفه «حَتَّىٰ يُطَوعُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» است.

جواب:

اولاً: در صورت وجود این اشکال، اختصاص به این روایت ندارد و روایات دیگری هم وجود دارد.
ثانیاً: با قطع نظر از آن روایات خصوص این روایت را که متنش را پذیرفتیم چون قوت متن داشت، در این روایت ندارد که از اهل کتاب جزیه نمی‌پذیرد.

پذیرش جزیه در فقه اسلامی از اهل کتاب است و از غیر اهل کتاب پذیرفته نیست. مراد از عدم پذیرش جزیه در این روایت عدم پذیرش جزیه از غیر اهل کتاب است به قرینه عبارت قبل «یقتل مبغضینا» که منظور از آن مبغضین و نواصب هستند. نواصب و خوارج حظی از اسلام ندارند و نواصب غیر از اهل سنت هستند. نواصب بسیار نادر و محدودند و آن‌ها کسانی هستند که «یستحل سفک دم اهل البیت علیهم السلام» آن‌ها با اهل بیت علیهم السلام دشمنی دارند و سعی در تنقیص امیر المومنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام دارند. در دوران امام زمان علیه السلام از آنها جزیه پذیرفته نمی‌شود چون آن‌ها موضوع برای جزیه نبوده و اهل کتاب نیستند، لذا یا باید اسلام را بپذیرند و یا تسلیم نبودی شوند.

اما ادامه این روایت که می‌فرماید: «یکسر الصلیب» مشکلی ندارد، خود پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی که هیئت نصاری خدمتشان می‌رسیدند دست می‌بردند و صلیب را که مظهر شرک است، می‌شکستند.

روایت ششم

الف) متن روایت

قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «یخرج المهدي حكما عدلا، فيكسر الصليب، و يقتل الخنزير، و يطاف بالمال في أهل الحواء فلا يوجد أحد يقبله.»^۱

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «حضرت مهدی علیه السلام به عنوان فرمانروایی دادگر ظهور می‌کند و صلیب‌ها را می‌شکند و خنزیر را می‌کشد و دستور می‌دهد کارگزارانش مال و ثروت را برداشته، در شهرها بگردند تا هر کس نیازمند است، از آن بردارد؛ ولی کسی پیدا نمی‌شود که اظهار نیازمندی کند.

^۱ عقد الدرر، ص ۱۶۶

در شرح حال حضرت ابوذر آمده که بعد از ظلم‌هایی که به ایشان کردند او را به ربنه تبعید کردند، حاکم مدینه کسی را همراه پولی پیش او فرستاد که از او دلجویی کند. ابوذر گفت: من چه نیازی به مال دارم و امروز از غنی ترین مردم هستم آن مأمور گفت: تو در جایی که نشستی تکه پارچه‌ای بیشتر نداری؟ ابوذر گفت: زیر همین پارچه را نگاه کن، چند تکه نان خشک است که چند روز است که آنجاست و هنوز آن را مصرف نکردم، مگر چقدر می‌خواهم بمانم، همان مرا کفایت می‌کند. مأمور رفت و برگشت به او گفت: خلیفه می‌گوید: به خدا قسم این از ملک شخصی خود من است و این مال از بیت المال نیست، ابوذر گفت: او به همه افراد چنین پولی را داده یا برای من فرستاده است؟ گفت: فقط برای توست. ابوذر گفت: نه نمی‌خواهم.

به نظر ما در دوران ظهور، امام زمان علیه السلام قبل از اینکه مسائل مالی را حل کنند، مشکلات اخلاقی را رسیدگی می‌کند «وضع یده علی روس العباد و کملت عقولهم احلامهم اخلاقهم»، دست بر سر بندگان خاوند می‌گذارد پس عقول و آرزوها و اخلاق آنان کامل می‌شود. امروز مشکل جامعه دوری از اخلاق و معنویت است و در اثر این دوری، غیر اخلاقی می‌شود. امروز بسیاری از افراد دنبال آنند که به هر قیمتی به منافع خود برسند. برای منافع و نفت ده میلیون از جمعیت ۲۴ میلیونی سوریه را آورده می‌کند. یا اینکه مازاد گندم را در دریا می‌ریزند تا قیمت آن پایین نیاید. اینها مشکلات بشرند و گام اول امام زمان علیه السلام این است که این مشکل را حل می‌کند، بعد از آن اعلام می‌کند اگر کسی پول می‌خواهد بیاید که به غیر یک نفر کسی نمی‌آید. و آن یک نفر به مکان مشخصی می‌رود و به او می‌گویند که دامن را باز کن و با بیل طلا در دامنش می‌ریزند «يَخْتُو الْمَالَ خَتْوًا وَلَا يَعْتَهُ عَدًّا» دامنش پر پول می‌شود. پس از اینکه بیرون می‌آید، با خود فکر می‌کند که آیا کسی غیر از من نبود که اعلام نیاز کند؟ لذا وجدانش را ملامت می‌کند، و بر می‌گردد و می‌گوید: پول را نمی‌خواهم و به او می‌گویند که پول داده شده پس گرفته نمی‌شود. و این عطایای آل محمد صلی الله علیه و آله است. باید بر این نکته تاکید شود، وقتی که این مسئله حل شده، واضح می‌گردد که چطور یطاف بالمال، و فلا يوجد احد یقبله. یعنی واقعا در خانه همه چیز است و یا نه احساس بی‌نیازی می‌کند؟

حضرت امام امیرالمومنین علی علیه السلام یک تکه کدو را پخته بودند و مصرف کردند بعد دست روی شکم مبارک گذاشتند و فرمودند: شکمی که با یک تکه کدو سیر شود این شکم انسان را به جهنم بکشاند!

امام زمان علیه السلام قبل از اینکه به مسائل مالی بپردازد، مسائل اخلاقی را حل می‌کند و به معنویت جامعه می‌پردازد. جامعه‌ای که بزرگ به کوچک رحم نمی‌کند و کوچک به بزرگ احترام نمی‌گذارد، همسایه فکر همسایه نیست، معنویت نیست و نتیجه آن میشود کسی که پنج بچه دارد می‌گوید که ای کاش چهار بچه داشتم و کسی که سه بچه دارد می‌گوید که ای کاش دو تا داشتم و آن کسی که بچه‌ای ندارد می‌گوید ای کاش خانه و زن نداشتم، تا جایی که می‌

رود کنار قبر برادرش و می گوید ای کاش جلی تو بودم. اینها اثرات دوری از مسائل معنوی است که مرده شده است و دوران امام زمان علیه السلام دوران احیای مسائل معنوی است.

به نظر ما این روایت به جز بحث قتل خنزیر مشکلی ندارد. که آن هم شاید کنایه از این باشد که امروز خنزیر گوشت مصرفی غیر مسلمین است که جلوی این منکر را می گیرد. شکستن صلیب هم که شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام می دادند.

(ب) منابع روایت

۱. عقد الدرر، سلمی (از علمای قرن هفتم)، ص ۱۶۶^۱
۲. القول المختصر، احمد بن حجر الهیثمی ولی اصل آن از البعث و النشور بیهقی است، پس روایت عامی است. این روایت در کتب شیعه نیست ولی به نظر نمی رسد متن آن ایرادی داشته باشد.

^۱ کتب عقد الدرر اولین بار در مصر چاپ شد و هر کسی که آن را چاپ کرده کپی چاپ مصر است